

فقدان استراتژی و ناکامی دکتر مصدق

در این مقاله حول دو متغیر بحث می‌شود: متغیر مستقل یا نهضت ملی شدن صنعت نفت و بررسی استراتژی دکتر مصدق در روابط داخلی و خارجی. متغیر وابسته یا مشارکت رقابت‌آمیز انگلیس - آمریکا و شوروی در جریان و بعد از جنگ جهانی دوم بر سر کسب منافع بیشتر از منابع نفتی ایران. مسأله نفت ایران اگر چه خصلتی اقتصادی داشت و دارد، اما در آن موقع حساس تبدیل به یکی از پیچیده‌ترین دیپلماسی‌های آشکار و نهان بعد از جنگ شده بود. جالب اینکه جبهه ائتلاف ضد فاشیسم یا متفقین دوره جنگ، به محض استشمام بوی نفت، همکاری صمیمانه دیروز خود را فراموش کردند و برای به دست آوردن سهم بیشتری از نفت ایران، حتی در آستانه تهدید نظامی در برابر یکدیگر قرار گرفتند.

سؤال اصلی مقاله این است که چرا و چگونه جنبش با شکست مواجه شد و چرا در نقطه‌ای از فرایند مبارزات ملی شدن صنعت نفت، قدرت‌های رقیب بر سر سقوط دکتر مصدق با یکدیگر به توافق رسیدند؟ سؤال دیگر اینکه چرا دکتر مصدق نتوانست اقدام به سامان‌دهی کانون‌های قدرت داخلی در مقابله با کودتا بکند؟

فرضیه ما این است که فقدان استراتژی در روابط داخلی و خارجی موجب ناکامی دکتر مصدق شد. مقاله کوشش کرده است در پاسخ به سؤالات، فرضیه خود را در جریان مباحث ثابت کند.

تجزیه و تحلیل استراتژی دکتر مصدق در روابط خارجی

دکتر مصدق اشراف‌زاده‌ای بود که اینک می‌خواست نقش یک سیاستمدار انقلابی را

بازی کند؛ در حالی که خصلت اشرافیت محافظه کاری و حفظ وضع موجود است. دکتر مصدق سیاستمدار دانا و مستقلی بود که با روی کارآمدن رضاشاه که فرصت خودنمایی را به کسی نمی داد، از صحنه سیاست کنار کشید.^(۱) رضاشاه زمانی که می خواست رضایت سیاستمداران کهنه کار باقی مانده از مشروطه را جلب کند، در خانه «مستوفی الممالک» و با حضور «مشیرالدوله» و دکتر مصدق، بحث سقوط قاجار و اعلام سلطنت خود را به میان کشید؛ دکتر مصدق به رضاشاه گفت: تا من هستم یا سلطنت تو موافقت نمی کنم. رضاشاه در حالی که با یک چاقوی قلم تراشی بازی می کرد، به مصدق گفت: شازده از این به بعد دیگر نوبت ماست. دکتر مصدق این هشدار را به خوبی درک کرد و خانه نشین شد.

اما پس از شهریور ۲۰ در پی خلاء قدرت ناشی از سقوط رضاشاه، دکتر مصدق با ورود به مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم) به عنوان نماینده اول تهران بر مسند قدرت نشست. دکتر مصدق از انقلاب کبیر فرانسه و قانون اساسی آن که در قانون اساسی مشروطه نیز تأثیر گذاشته بود، دو اصل نخستین آن را آموخته بود که: اولاً قدرت ناشی از ملت است؛ ثانیاً همه افراد در مقابل قانون برابر هستند. محبوبیت دکتر مصدق در میان سیاستمداران مستقل و توده مردم ناشی از این اصل بود که حق را به مردم داد و با اتکای به این حق به قدرت رسید. او نخستین سیاستمدار در تاریخ ایران است که بر اساس اراده مردم بر مسند قدرت نشست. هیچ سیاستمداری در تاریخ معاصر، به اندازه او با تکیه بر قانون، در پی تحقق منافع ملی نبود. او ناسیونالیسم ایرانی را احیاء کرد و در روابط خارجی، استیفای حقوق ملت ایران را بنا قرار داد. (با به قول دکتر مصدق به نام سعادت ملت ایران)

دکتر مصدق اگر چه حقوقدان برجسته و انسان وارسته ای بود، اما سیاست را در محافل اشرافیت داخلی آموخته بود، نه در میدان رقابت جهانی. به ویژه میدانی که طرف او سیاستمداران جهان خواری بودند. حداقل در دو سده گذشته که ایران در کانون توجهات بین المللی قرار گرفته، روابط خارجی ما همیشه درگیر دو پدیده آزاردهنده و شاید بازدارنده بوده است. یکی نبود استراتژی در تنظیم روابط خارجی که تضمین کننده منافع ملی است. دیگری نگاه فضیلت جوینانه دولتمردان به مفهوم قدرت در مناسبات بین المللی. تلقی فضیلت جوینانه سیاستمداران ما از مفهوم قدرت به ویژه در صحنه رقابت های جهانی، ناشی از تصور نادرست و

آرمان‌گرایانه از تصویر نظام جهانی از یک سو و پیروی از سیاست خود اتکایی، خودباوری و بیگانه ستیزی و بی‌رقبتهی نسبت به شور و مشورت بوده است که همه اینها شاخصه‌های یک نگرش غیرمنطقی به سیاست داخلی و روابط خارجی است. ناکامی دکتر مصدق در سامان‌دهی حرکت عظیم و سرنوشت‌سازی که شروع کرده بود و در پی تحقق سعادت ملت ایران بود، بیشتر ناشی از بی‌اعتنایی به واقعیت‌های سیاست بین‌المللی برپایه قضاوت درست و واقع‌گرایانه از مناسبات جهانی بود، زیرا این نبود درک صحیح، او را به تحلیل‌گرایی آرمان‌گرایانه بر پایه معیارهای ارزشی کشاند.

به نظر می‌رسد که بروز جنگ جهانی دوم، تغییر در نظام بین‌المللی، شکل‌گیری جنگ سرد، تهدیدهای ایدئولوژیک و موقعیت ژئوپولیتیک ایران در همسایگی شوروی و در جوار خلیج فارس و منطقه خاورمیانه به عنوان بزرگ‌ترین حوزه نفتی جهان که همگی نیازمند درک واقعیت‌های ناظر بر روابط بین‌الملل بود، طرح «سیاست موازنه منفی» از سوی دکتر مصدق را به عنوان یک نظریه درونگر و بازدارنده، نمی‌پذیرفت.

زمانی که ایران با وجود اعلام بی‌طرفی، توسط متفقین اشغال شد، رضاشاه نامه‌ای به روزولت نوشت: «آقای رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا؛ شما به عنوان رهبر بزرگ‌ترین دموکراسی جهان، چرا در مقابل اشغال نظامی ایران که بنا به مصلحت و شرایط خود اعلام بی‌طرفی کرده است، اعتراض نمی‌کنید؟» روزولت پاسخ داد: «وقتی جهان در شعله جنگ می‌سوزد، شما نمی‌توانید در جزیره امن زندگی کنید. وقتی خانه همسایه آتش می‌گیرد، مأمور آتش‌نشانی برای خاموش کردن آتش از صاحب‌خانه و همسایه او اجازه نمی‌گیرد.»

این اظهارنظر یک سیاستمدار واقع‌گراست. بحث بر سر منطقی، منصفانه و عقلی بودن تصمیم‌گیری روزولت نیست، زیرا درک واقعی از مفهوم سیاست و قدرت، متأسفانه بر پایه درک صحیح از نظریه ماکیاوول است که سیاست را از لفاظی ملاحظاتی اخلاقی - انسانی و دینی خارج کرد و عریان سیاست را که در پی کسب و حفظ قدرت در جهت منافع خودی بود، مطرح نمود. رضاشاه نمی‌دانست که این تنها ایران نبود که با وجود اعلام بی‌طرفی اشغال شد، بلکه هلند، بلژیک، دانمارک و بسیاری از کشورهای شمال و جنوب اروپا نیز به همین سرنوشت تلخ گرفتار شدند. روابط خارجی یک کشور نه تنها متأثر از عوامل داخلی است، بلکه تحت تأثیر

شرایط جهانی نیز قرار می‌گیرد. پروژه سیاست موازنه منفی یک ایده آل و ارزش بود که تنها براساس شرایط عاطفی داخلی تنظیم شده بود نه بر پایه درک صحیح از واقعیت‌های جهانی.

دکتر مصدق در طول زمامداری پانزده ماهه خود، کمتر دست به اقدام قاطع و صریح برای خروج از بن‌بست مذاکرات زد، زیرا او سیاستمداری اصول‌گرا بود و بر نقطه‌نظرهای خود پافشاری می‌کرد، نقطه‌نظرهایی که نه بر پایه درک اصول روابط بین‌الملل، بلکه براساس دریافت‌های عاطفی و آرمانی حاکم بر حوزه‌های تصمیم‌گیری داخلی بود. وی پیرو شرایط نبود، بلکه می‌خواست شرایط را پیرو اصول خود کند. دکتر مصدق آنچه را که روز اول برای خلع ید و استیفای حقوق ملت عنوان کرد، تا زمان سقوط و حتی بعد از آن بر همان اصول پافشاری می‌کرد. بنابراین سرسختی و لجاجت دکتر مصدق راهی جز کودتا باقی نگذاشت. به گفته یکی از استادان بنده در فرانسه که روی تاریخ معاصر ایران تحقیق می‌کرد، دیکتاتوری شاه محصول انعطاف‌ناپذیری دکتر مصدق بود، زیرا سیاست نه تنها شامل تبیین استراتژی اصول و ترسیم هدف‌ها است، بلکه ابزار، شیوه‌ها و مهارت‌هایی است که بتواند استراتژی‌ها و هدف‌ها را با دیپلماسی نه جنگ تحقق بخشد.

دکتر مصدق زمانی که قانون ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رساند و خلع ید را عملی نمود، باید پیش‌بینی می‌کرد که ممکن است از سوی انگلیس تهدید نظامی و تحریم اقتصادی شود و ۲۰ هزار کارگر و کارمند ایرانی بیکار شوند و فشارهای اقتصادی آن هم برای درازمدت، مردم را با مشکل معیشتی و بیزاری از سیاست روبرو کند و رفته‌رفته شکم‌گرسنه ایمان خود را نیز از دست بدهد. حال در برابر دو جلاد که بویی از انسانیت و شرف نبرده (انگلیس و آمریکا) و فقط به فکر منافع کمپانی‌های نفتی هستند، چه باید کرد؟ باز هم باید شعار انسانیت، فضیلت و عدالت داد یا مانند آنها جلاد شد و یا به نوعی با آنان کنار آمد؟

تأمین امنیت به عنوان یکی از اهداف سیاست خارجی، در پی تقویت دفاعی کشور در برابر تهدید بیگانه است، اما کشورها ضمن داشتن آمادگی‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی، لازم است از راه مذاکره و دیپلماسی از تهدید و انجام کارهایی که شرایط جنگ را به وجود می‌آورد جلوگیری کنند. امنیت یک کشور تابعی از مهارت دیپلماسی آن کشور در چارچوب روابط

خارجی انعطاف‌پذیری است که قادر است تهدید را دور نگه دارد.^{۳۳}

در روابط و سیاست خارجی، دولت‌ها بایستی به اصل «انطباق‌پذیری» و اصل «تغییر و ثبات» توجه کنند. مثلاً نابرابری‌های نظامی، اقتصادی، تکنولوژیک و فرهنگی، عواملی هستند که کشورها در برقراری روابط خارجی خود باید آن را مورد توجه قرار دهند. این نابرابری‌ها تغییراتی در دنیای امروز و دیروز به وجود آورده که دولتمردان باید خود را با آن تطبیق دهند. روابط خارجی یک کشور، همیشه در کشاکش بی‌پایان بین نیروهای ثبات‌بخش و عوامل تغییردهنده است. در درجه نخست دولت‌ها ناگزیرند دیر یا زود رفتار خارجی خود را با ویژگی‌های کلی سیستم بین‌المللی تطبیق دهند.^(۲)

بنابراین سیاست موازنه منفی دکتر مصدق هیچ‌گونه انطباقی با نظام بین‌المللی نداشت، زیرا به طور کلی دولت‌ها در روابط و سیاست خارجی خود از یکی از سه استراتژی زیر پیروی می‌کنند:

۱. سیاست انزواگرایی، خاص کشورهای بی‌توانی است که دارای ساختار حکومتی منسجم و سازمان‌پذیرند و قادر به تأمین نیازهای اقتصادی و تکنولوژیک خود بوده و می‌توانند در مقابل تهدید خارجی به طور مستقل از خود دفاع کنند.

۲. سیاست بی‌طرفی و عدم تعهد، که استراتژی کشورهای جهان سوم در برابر بلوک شرق و غرب بود و امروز اثر خود را تا حد زیادی از دست داده است.

۳. سیاست اتحاد، ائتلاف پذیرفته‌ترین استراتژی برای کشورهاست. این سیاست به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم بیشتر متداول شد.

دکتر مصدق با وجود گرفتن اختیارات تمام عیار نظامی از مجلس و تسلط بر مدیریت

۳۳ برخلاف استراتژیست‌های قرن نوزدهم که محور تبیین استراتژی‌های خود را براساس اصل «نمایش قدرت» در ترساندن و مهارکردن دشمن بی‌ریزی می‌کردند (سیاست قایق‌های توپ‌دار انگلیس در برابر قاجاریه)، استراتژیست‌های معاصر در تعقیب بهترین راه رسیدن به دنیایی صلح‌آمیز و امن هستند. از استراتژیست‌های مشهور معاصر می‌توان از شلینگ (Thomas Schelling) نام برد. بنابراین سیاست پیروزی در جنگ، امروزه جای خود را به سیاست بازدارندگی یا جلوگیری از جنگ داده است.

ارتش، باز نتوانست در تبیین یک استراتژی نوین با همکاری نظامیان و غیرنظامیان برای تحقق اهداف ملی و وطن‌پرستانه خود موفق شود؛ زیرا یکی از نقاط قابل انتقاد در روش سیاسی نخست‌وزیر، بی‌میلی او نسبت به اصل مشورت بود.

بعضی از اندیشمندان سیاسی مثل «هارولد لاسکی» (Harold J. Laski) معتقدند که وقتی دولت‌ها در تبیین استراتژی سیاسی - نظامی، حوزه تصمیم‌گیری خود را گسترده می‌کنند، حتی انحصار بهره‌گیری از قدرت را به نسبت گستردگی سطح مشورتی، از دست می‌دهند. «لاسال» (Lassale) بر این باور بود که بهره‌گیری از روش‌های مشورتی با حضور متخصصان غیرنظامی و یا با همکاری مجموعه‌های صنعتی - نظامی در تبیین استراتژی، موجب تخریب فرایند دموکراتیک می‌شود. لاسال در انتقاد از شیوه‌های متداول در آمریکا، معتقد به همکاری نیروهای ارشد نظامی با متخصصان غیرنظامی در تبیین استراتژی‌های نظامی است. وی نظریه معروف خود را با نام «کشور پادگانی» (Garrison-State) مطرح می‌کند، یا به عبارت دیگر ایالات متحده را به کشور نظامیان تعبیر می‌کند.^(۳) «سی.رایت میلز» (C. Right Mills) نیز در مکتب «الیتسم» همین نظریه را درباره ساخت قدرت در آمریکا دارد. لاسال معتقد است که بعد از جنگ جهانی و در پی تغییر نظام بین‌الملل، عرصه جهانی به سمت سلطه متخصصان خشونت‌گر پیش می‌رود. اما برخلاف نظر لاسال، از دهه پنجاه تا کنون هر روز دولت‌های دموکراتیک و قدرتمند در نظام تصمیم‌گیری از شیوه‌های مشورتی و همکاری متخصصان غیرنظامی در تنظیم استراتژی خود استفاده می‌کنند.

یکی از دلایل فقر استراتژی در فرایند تصمیم‌گیریهایی دکتر مصدق در سیاست داخلی و به ویژه در صحنه روابط خارجی، بی‌اعتقادی به نظر تخصصی همکاران نزدیک خود بود. دکتر مصدق لازم بود با توجه به اهمیت موضوع، دست به تشکیل کمیسیونهای مشورتی در تمام زمینه‌ها می‌زد. در چند دهه گذشته، زمانی که کشور با بحرانهای تهدیدکننده روبه‌رو می‌شد، سیاستمداران، یا با موضوع استراتژی بیگانه و مخالف بودند و یا تصور می‌کردند که تبیین استراتژی خاص مواقع جنگ است، در حالی که سهم و اثر استراتژی بیشتر در سیاستهای بازدارنده و روش‌های غیرقهرآمیز در حل و فصل اختلافات داخلی و خارجی است، زیرا استراتژی همان قدر که به رفتار و عمل در جنگ توجه دارد، به اندیشه برای حفظ صلح نیز ارجح می‌نهد.

دکتر مصدق، هم از نظر عمل سیاسی و هم از دیدگاه و خاستگاه طبقاتی، نشان از سیاست محافظه کاران داشت. این نوع نگرش آرمان‌گرایانه به سیاست، طرفدار تحولات تدریجی است و میلی به تحولات ناگهانی اجتماعی از جنس انقلاب و کودتا ندارد. از سوی دیگر دکتر مصدق به دلیل نگاه شرافتمندانه به قدرت، طرفدار تحولات تکاملی در چارچوب رعایت اصل فضیلت در بازی‌های سیاسی بود، زیرا آرمان‌گرایان، طرفدار هماهنگی سرعت تغییرات اجتماعی با سرعت دگرگونی‌های ارزشی هستند و معتقدند که در تحولات ناگهانی (انقلاب - کودتا) چون سرعت تغییرات اجتماعی بیش از سرعت تغییرپذیری نظام ارزشی است، بنابراین بی‌عدالتی، بی‌فضیلتی، بی‌اخلاقی و بی‌مروتی در انقلاب‌ها و کودتاها به جای هنجارهای ارزشی حاکم می‌شود.

در حالی که واقع‌گرایان، نظام بین‌المللی را میدان رقابت‌های خشونت‌آمیز، سوداگرایانه و مجموعه‌ای از بی‌نظمی و اختلاف می‌دانند و به همین دلیل حتی سازمان ملل متحد را برای استقرار صلح و امنیت جهانی ناتوان می‌انگارند و با پدیده‌های کلان مثل جهانی‌سازی و خلع سلاح عمومی و تضمین امنیت و صلح بین‌المللی موافق نیستند و انسان را موجودی مخرب، متجاوز، خودخواه و سلطه‌گر تصور می‌کنند.

«جورج کنان» (George Kenan) سیاستمداران را بازیگرانی می‌داند که ساخت و اصلاح نظام بین‌المللی را براساس سلطه و حیطة قدرت خود ترسیم می‌کنند. دکتر مصدق در حالی که به منافع ملی می‌اندیشید، با حوزه و مفهوم واقعی قدرت، بیگانه بود، زیرا قدرت را وسیله‌ای برای سعادت معنوی می‌دانست نه برای کسب قدرت بیشتر در راه کسب منافع بیشتر. کودتا مولود نامبارک تقیدات اخلاقی و فضیلت‌جویانه دکتر مصدق بود. پس از کودتا، وقتی همکارانش از وی سؤال کردند که چرا زاهدی را سر به نیست نکردی؟ پاسخ داد: «چون سناتور بود و مصونیت پارلمانی داشت». نخست‌وزیر معزول اضافه کرد: «ما برای تحقق قانون مبارزه می‌کنیم نه برای کسب قدرت و حاکمیت زور». همین نوع برداشت از سیاست، کودتا را توجیه کرد و دیگر از قانون و پارلمان اثری باقی نماند.

استراتژی دکتر مصدق در سیاست داخلی

در سیاست داخلی، دولت‌ها براساس قوانینی که خود وضع می‌کنند، عمل می‌کنند؛ اما در سیاست خارجی دولت‌ها با مهارت و دیپلماسی و با اتکا به عوامل قدرت‌زای داخلی، سعی می‌کنند در گفتگو با دولت‌های دیگر هر چه بیشتر در راه کسب امتیاز یا منافع ملی قدم بردارند. سیاست خارجی تابعی از سیاست داخلی است. دکتر مصدق اگر چه در داخل، از محبوبیت و پشتیبانی گسترده مردمی برخوردار بود و اختیارات وسیعی به ویژه بعد از ۳۰ تیر به دست آورد، ولی به دلیل نبود استراتژی از یک سو و نداشتن قاطعیت در روند تصمیم‌گیری از طرف دیگر، نتوانست از پتانسیل‌های خود استفاده و آنها را سازمان‌دهی کند.

اگر چه، جبهه ملی، در سال ۱۳۲۸ با موافقت دکتر مصدق تشکیل شد، ولی این جبهه همان طوری که از عنوان آن بر می‌آید، مجموعه ناهمگونی از گروه‌های سیاسی گاه متضاد با خاستگاه‌های متفاوت بود. اعضای جبهه به ظاهر در یک نقطه با هم اتفاق نظر داشتند، آن هم ملی کردن صنعت نفت بود که در فراز و نشیب‌های بعدی، بسیاری از اعضاء مثل حزب «زحمت‌کشان» و «پان ایرانیسم» از آن جدا شدند. حتی در آستانه کودتا بسیاری از اعضاء از جبهه بریدند و به کودتاچیان پیوستند.

دکتر مصدق بایستی حزب مستقلی با رهبری خود تأسیس می‌کرد تا از راه مرامنامه و اساسنامه آن، نقطه‌نظرها و استراتژی خود را در مبارزه با انگلیس، به آگاهی افکار داخلی و خارجی می‌رساند. حزب به عنوان یک نهاد دموکراتیک قادر بود به روابط داخلی او در رابطه با کانون‌های قدرت سامان بدهد. با تأسیس حزب می‌توانست تشکل دانشجویی، کارگری، زنان، کارمندی و حتی نظامی ایجاد کند، یک شاخه نظامی نیز می‌توانست نقطه حمایتی او در برابر تهدید خارجی باشد. به این ترتیب حزب با ایجاد شبکه‌های سراسری در کشور پایگاه‌های قابل اتکایی را برای نخست‌وزیر ایجاد می‌کرد. مهم‌تر اینکه دکتر مصدق با تأسیس حزب هم طرفداران خود را سازمان می‌داد و هم ارتباط سیاسی با آنان برقرار می‌کرد.

یکی از مهم‌ترین نقطه ضعف‌های استراتژیک دکتر مصدق، نداشتن ارتباط با کانون‌ها قدرت در کشور بود. اگر چه دانشگاه برای دکتر مصدق بسیار اهمیت داشت، ولی اقدام به هیچ گونه سازمان‌دهی و ایجاد کانال‌های ارتباطی با دانشجویان نکرد. من جایی ندیده‌ام که او جلسه

سخنرانی در دانشگاه بر پا کرده باشد. گرچه پست وزارت دفاع را از شاه گرفت، اما کوشش نکرد هیچ گونه رابطه عاطفی با ارتش برقرار کند. از یک ارتش یکصدویست هزار نفری تنها بر یک تیپ تحت فرماندهی خواهرزاده اش - «سرهنگ دفتری» - فرماندهی و تأثیر داشت و هیچ گونه ارتباط سازمانی با بدنه ارتش برقرار نکرد.^(۴) شاید میل نداشت از ابزارهای قدرت استفاده کند. در حالی که او بایستی این واقعیت را درک می کرد که برای کنترل تهدیدهای خارجی و تحریکات داخلی، ارتش یک عامل بازدارنده است. حزب توده یک حزب تمام عیار بود. آن هم به خاطر اینکه از مسکو الگوی ساختاری می گرفت. بسیاری از اطلاعات و اخبار را حزب توده از راه شبکه های حزبی، به ویژه شاخه نظامی خود به اطلاع دکتر مصدق می رساند.

نهاد روحانیت همیشه در تاریخ ما منشاء تأثیرگذاری های سیاسی بوده است. دکتر مصدق می توانست یک نوع رابطه سازمانی با این نهاد داشته باشد. ایلات و عشایر نیز کمتر مورد توجه و احترام دکتر مصدق قرار گرفتند، در حالی که ایل بختیاری به تنهایی صاحب یکصد هزار تفنگچی بود.^(۵) انگلیسی ها برای حفاظت از لوله های نفت جنوب، سه درصد عواید خود را به بختیاری ها می دادند. تا آنجا که من می دانم دکتر مصدق اقدام به یک سفر تبلیغاتی به یکی از استان های کشور برای برقراری رابطه عاطفی با مردم نکرد. محور مانور دکتر مصدق عبارت بود از: نخست وزیری، مجلس و منزل. در این سه محل نیز با همکاران نزدیک خود شور و مشورت می کرد، ولی تصمیم نهایی را خود می گرفت.

سیاست «اقتصاد بدون نفت» که در شرایط سخت محاصره اقتصادی توسط دکتر مصدق مطرح شد، برای اقتصاد ایران همیشه یک آرزو بود و هست، اما قابل تحقق نیست، زیرا ساختار تولیدی ایران با مشکل مواجه است و امنیت کافی برای جذب سرمایه وجود نداشته و هنوز هم ندارد. لازم به یادآوری است که دکتر مصدق سال های قبل از نخست وزیری، دو استراتژی بسیار پراهمیت را مطرح و تقریباً به هر دوی آنها عمل کرد:

(۱) زنده کردن قانون اساسی به عنوان میراث پرارزش جنبش مشروطه و میثاق ملی که به استناد آن: اول: قدرت ناشی از ملت است، دوم: همه افراد در برابر قانون یکسان هستند. با تکیه بر اصول قانون اساسی، شاه بایستی سلطنت کند نه حکومت. البته این مهم پس از حادثه ۳۰ تیر رخ داد. نقطه ثقل استراتژی دکتر مصدق انتقال قدرت از دربار به پارلمان بود.^(۶)

۲) مصمم بودن دکتر مصدق در برکناری انگلیس از منابع نفتی جنوب و اعمال حق حاکمیت ملی در تمام منابع ثروت کشور، که این دو امر برای نخستین بار در تاریخ ما اتفاق می افتاد و از ارزش بالایی برخوردار بود.

روابط خارجی ایران و آمریکا در دوره دکتر مصدق

جنگ جهانی دوم موجب تغییرات اساسی در نظام بین الملل شد. این تغییر ناشی از جابجایی قدرت در صحنه رقابت های جهانی بود. به طوری که بریتانیا که حداقل دوست سال قبل از جنگ، قدرت بی رقیب در میدان رقابت ها بود، از فردای جنگ جای خود را به ایالات متحده آمریکا به عنوان صدرنشین نظام امپریالیسم نوین، داد. جنگ سرد پس از بحران ۱۹۴۷ برلن شکل گرفت و مقدمات نظام دو قطبی فراهم شد. شیوع جنبش های آزادی بخش با حمایت پنهانی آمریکا و شوروی، قدرت های اروپایی از جمله انگلیس را به شدت تحت فشار قرار داد، به ویژه استقلال هند در سال ۱۹۴۷ نشان از افول امپراتوری بریتانیا داشت. شکل گیری و ظهور کشورهای تازه استقلال یافته، هم ژئوپولیتیک جهانی را تغییر داد و هم بازار جهانی را برای صدور کالاهای صنعتی غربی، به ویژه آمریکا، فراهم آورد.

آمریکا بعد از جنگ جهانی اول توانست تز «سیاست درهای باز»^(۷) را در خاورمیانه برخلاف میل انگلیس به لندن تحمیل کند و زیر فشار کمپانی های نفتی، سیاست «فرصت های برابر برای همه» را هم به انگلیس بقبولاند. همه اینها به نفع ایران بود تا از چنگال خون آلود دوست سانه بریتانیا آزاد شود. سقوط دیکتاتوری رضاشاه که رفتنش مثل آمدنش محصول یک ائتلاف بین انگلیس، آمریکا و شوروی بود، فضا را برای احقاق حقوق ملت ایران، بر پایه اراده ملت، مهیاتر کرد.

دکتر مصدق در دوره چهاردهم مجلس گفته بود: اینک که شرایط جهانی تغییر کرده است ما نیز بایستی شرایط خود را تغییر دهیم. این نظر می توانست به عنوان یک استراتژی، محوری باشد برای تنظیم روابط خارجی ایران بعد از جنگ. این استراتژی نیازمند سیاستمداران کارکشته و استراتژیست های ماهر بود که از موقعیت، بیشترین بهره گیری را بکنند.

روابط خارجی ایران و آمریکا

روابط ایران و آمریکا بازمی‌گردد به دوره محمدشاه قاجار یعنی حدود دهه سوم سده نوزدهم که آمریکا با تأسیس بنگاه‌های بهداشتی، آموزشی و اعزام مسیونرهای مذهبی به ارومیه، وارد ایران شد. در سال ۱۸۸۲ سفارتخانه خود را در تهران تأسیس کرد* و دو سال بعد کنسولگری بوشهر را دایر نمود. نخستین تقاضای امتیاز کشیدن خط آهن تهران - بوشهر را به ناصرالدین شاه داد که مورد مخالفت انگلیس قرار گرفت.**

در سال ۱۹۱۱ نخستین هیأت اقتصادی - مالی آمریکا، زیر نظر «مورگان شوستر» (Morgan Shuster) با حمایت «احمد قوام» وارد ایران شد که با مخالفت‌های انگلیس و روسیه مجبور به ترک ایران گردید. قوام از نخستین حامیان برقراری روابط با آمریکا بود. هیأت دوم در سال ۱۹۲۲ برای سامان‌دهی به امور مالی یا سرپرستی «میلیسپو» (Dr.A.C. Millispaugh) به ایران آمد که دچار همان سرنوشت هیأت قبلی شد. تا جنگ جهانی دوم، آمریکا از یک طرف پیرو سیاست انزواگرایی ناشی از اعلامیه مونرو*** (۱۸۲۳) بود و از سوی دیگر ایران را منطقه نفوذ انگلیس می‌دانست و به همین دلایل، چندان رغبتی به ایران نشان نمی‌داد. میلیسپو یک بار دیگر در سال ۱۹۴۲ به ایران آمد و طرح آمریکا را با نام «برنامه وام و اجاره» به اجرا گذاشت. سقوط رضاشاه (۱۹۴۱) کنفرانس تهران (۱۹۴۳) و مهم‌تر از همه بحران یونان و جنگ

* نخستین سفیر آمریکا در ایران یک نفر یهودی به نام جورج ویلیام بنجامین (Sir.Georj. William Benjamin) بود.

** گازیوروسکی در مقاله‌ای بانام سیاست ایالات متحده در ایران در دوره ترومن که توسط مریم بهرامیان در دومین شماره فصلنامه تاریخ روابط خارجی ترجمه شده است، آورده که تا سال ۱۹۴۴ آمریکا هیچ دیپلماتی در سطح سفیر به ایران اعزام نکرده بود، در حالی که «بنجامین» نخستین سفیر آمریکا در ایران، در سال ۱۸۸۲ سفارت آمریکا را در تهران تأسیس کرد و بعداً خاطرات خود را با نام «بنجامین نخستین سفیر آمریکا در ایران» منتشر کرد.

*** جیمز مونرو (James Monroe) ششمین رئیس‌جمهور آمریکا و صاحب اعلامیه معروف «عدم مداخله اروپا در امور آمریکا».

میان سلطنت‌طلبان مورد حمایت انگلیس و کمونیست‌های مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی در یونان، باعث شد تا وزارت خارجه انگلیس به طور رسمی به آمریکا اعلام کند که دیگر قادر به پشتیبانی از سلطنت‌طلبان یونان نیست و از آمریکا خواست تا در این کشور دخالت کند. ایران پس از تبعید رضاشاه وضعی مشابه یونان داشت. آمریکا از سال ۱۹۴۴ با اعزام گروه‌های مستشاری، ارتش، شهربانی، ژاندارمری، خواروبار، بهداشت و کشاورزی ایران را در دست گرفت، اما همچنان به مسأله نفت ایران در ظاهر کم توجه بود، هم به دلیل امتیازات انگلیس و هم به علت منابع سرشار نفتی در کشور خود.^(۸)

حضور قدرتمندانه و نقطه قوت حضور آمریکا در ایران، کمک به حل بحران آذربایجان بود که منجر به قرارداد «قوام - سادچیکف» شد که به دلیل برکناری قوام از نخست‌وزیری و با توجه به تصویب لایحه ممنوعیت واگذاری هر نوع امتیاز به هر کشور خارجی، این قرارداد هیچ‌گاه عملی نشد. مردم نیز به دلیل تنفر از انگلیس و روسیه، نسبت به آمریکا تمایل بیشتری داشتند. نکته مهم اینکه شاه به علت کینه‌ای که به خاطر برکناری و تبعید پدرش نسبت به انگلیس داشت، نسبت به آمریکا، اظهار تمایل بیشتری می‌کرد. در آستانه کودتای ۲۸ مرداد که سیا و MI6 (سازمان جاسوسی انگلیس در خاورمیانه) برای اجرای کودتا با شاه وارد مذاکره شدند تا او را از نگرانی و احیاناً مخالفت با کودتا بر حذر کنند، شاه ضمن اعلام شرایطی از جمله تعهد آمریکا و انگلیس در به اطاعت و اداشتن افسران ارشد ارتش از او، خواستار گرفتن تعهد محکمی از آمریکا بود تا کودتا با مشارکت و کمک همه‌جانبه آمریکا صورت گیرد.^(۹)

روابط آمریکا و ایران در این دوره به سه مرحله زمانی کاملاً متفاوت قابل تقسیم است. این تغییر در سیاست آمریکا، ناشی از تغییر در استراتژی و راهبرد واشنگتن در مورد مسأله نفت بود، زیرا در هر کدام از مراحل، آمریکا در برخورد با واقعیت‌های جدید، ناچار بود که استراتژی و حتی راهبردهای خود را تغییر دهد. این یک روش واقع‌گرایانه، علمی و منطقی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بود نه روشی که دکتر مصدق در همان روز اول در پیش گرفت و تا کودتا به همان سیاست اولیه خود پایبندی نشان داد.

مرحله اول: با شروع جنگ جهانی دوم و به ویژه با جانشینی «ترومن» (Harry Truman) به جای روزولت، واشنگتن سیاست انزواگرایی را ترک کرد و به ایفای نقش مهم‌تری در

نظام بین‌المللی پرداخت. در این مرحله آمریکا از سیاست مدارا و تسکین در ایران پیروی می‌کرد. این سیاست تا ۱۹۵۱ که مسأله نفت وارد دوره حساسی شد، ادامه داشت، زیرا آمریکا به شدت گرفتار بحران برلن، شیوع کمونیسم در اروپا و آمریکای لاتین و مقدمات بحران کره بود و نمی‌خواست در ایران کانون بحران جدیدی به بار آورد و ناخواسته با شوروی درگیر شود.^(۱۰) در حالی که در دوره روزولت روابط آمریکا و شوروی بسیار صمیمانه‌تر بود. حتی در سال ۱۹۴۱ که دولت خودمختار آذربایجان با حمایت شوروی تأسیس شد، روزولت توجهی نکرد. در سال ۱۹۴۳ در «کنفرانس تهران» چرچیل زودتر به تهران آمد تا سفارت انگلیس را برای پذیرایی از رئیس‌جمهور آمریکا آماده کند، اما روزولت به سفارت شوروی رفت. این حرکت برای انگلیس بسیار هشدار دهنده بود و این معنی را داشت که عمر قدرت جهانی انگلیس به پایان رسیده است. در این کنفرانس، روزولت پیشنهاد کرد که شوروی از یکی از بنادر خود در دریای مازندران، با نظارت بین‌المللی، خط‌آهنی به یکی از بنادر ایرانی خلیج فارس بکشد. چرچیل از اقدام روزولت در وارد شدن به سفارت شوروی گله کرد و روزولت به خنده گفت: ما و شوروی در دو اصل با هم مشترک هستیم، اول اینکه نظام حکومتی هر دو کشور جمهوری است. دوم اینکه هر دو کشور از سیاستی ضد استعماری حمایت می‌کنیم. این گفته در واقع کنایه‌ای به چرچیل و کشورش بود.

نخستین سفر رسمی شاه به واشنگتن (۱۳۲۸/۱۹۴۹ ش)، سرآغاز روابط رسمی دو کشور است. در این سفر، شاه مورد استقبال ترومن قرار گرفت و پیام سفر این بود که پادشاهی او مورد تأیید آمریکاست و واشنگتن نسبت به روند تحولات ایران حساسیت دارد. در این سفر، شاه از ترومن دموکرات تقاضای کمک اقتصادی و تسلیحاتی کرد، ولی کمیسیون روابط خارجی سنا با درخواست شاه مخالفت کرد، زیرا معتقد بود که ایران به دلیل درآمد حاصل از فروش نفت، نیازمند کمک خارجی نیست، بلکه محتاج اصلاحات اجتماعی است.^(۱۱) معمولاً دموکرات‌ها روابط خوبی با شاه نداشتند. به همین دلیل شاه همیشه برای پیروزی جمهوری‌خواهان خرج می‌کرد. از طرف دیگر آمریکا هنوز به امنیت و آینده ایران اطمینان نداشت، زیرا پس از تشکیل جبهه ملی در همین سال و شکل‌گیری مبارزات در ایران، آمریکا نمی‌دانست که جریان مبارزات به کجا ختم خواهد شد.

در این مرحله، ایالات متحده نسبت به یک سلسله تحریم‌های اقتصادی و تهدیدهای نظامی از سوی انگلیس علیه ایران، به طور رسمی اعتراض کرد. حتی «اتلی» (Attlee) نخست‌وزیر انگلیس، کوشش کرد موافقت ترومن را نسبت به طرح اشغال نظامی آبادان جلب نماید که مورد پذیرش وی قرار نگرفت.^(۱۲) ترومن در مرحله اول، طرفدار حل اختلاف طرفین از مجاری حقوقی بود، زیرا از شکایت انگلیس علیه ایران به دیوان داوری لاهه و شورای امنیت حمایت می‌کرد.^(۱۳) در حالی که انگلیس در همان مراحل که مصدق سیاست استیفای حقوق ملت ایران را از منابع نفت جنوب را اعلام کرد و تصمیم جدی به خلع ید انگلیس گرفت و پس از آن که قانون ملی شدن صنعت نفت به اجرا درآمد، مقام‌های آمریکایی طرحی را برای کاهش اثر محاصره نفتی بریتانیا در بازارهای جهانی نفت به کار گرفتند. بر پایه چنین طرحی، از شرکت‌های نفتی آمریکایی خواسته شد که به متحدان آمریکا که از محاصره نفتی ایران توسط انگلیس آسیب دیده‌اند، نفت بدهند. در این برنامه، در نخستین سال (۱۹۵۰) حدود چهل و هشت میلیون بشکه نفت به متحدان آمریکا تحویل شد که به طور تقریب بیست درصد تولید نفت ایران در همین سال بود. این برنامه موجب تقویت محاصره نفتی ایران از سوی بریتانیا و در نتیجه افزایش رکود اقتصادی ایران شد و پشتیبانی داخلی دولت مصدق را تضعیف کرد.^(۱۴)

از اواخر سال ۱۹۵۰، رفته‌رفته سطح ملاحظات و توجهات آمریکا نسبت به ایران افزایش یافت. علت اصلی اتخاذ این تصمیم، قدرتمند شدن حزب توده بود. این حزب با بیست هزار عضو و یکصدوده هزار طرفدار، بزرگ‌ترین سازمان سیاسی ایران بود و به طور مستقیم نقطه نظرهای مسکو را در ایران پیاده می‌کرده، این حزب دارای فراکسیون‌های دانشجویی، دانش‌آموزی، کارگری، کارمندی و کشاورزی بود و به ویژه شاخه نظامی - امنیتی آن در ارتش بسیار بانفوذ بود؛ به طوری که کودتای اول (۲۵ مرداد) را یک نفر افسر توده‌ای فاش کرد. تا اوایل سال ۱۹۵۱ «آلن دالس» (Allen Dulles) رئیس سیا و برادرش «جان فاستر دالس» (John Foster Dulles) وزیر امور خارجه آمریکا در دوره آیزنهاور، معتقد بودند: چنانچه آمریکا از دکتر مصدق حمایت نکند، حزب توده قدرت را به دست خواهد گرفت،^(۱۵) در حالی که وزارت خارجه بریتانیا به دلیل کینه‌توزی نسبت به مصدق با نظر الن مخالفت کرد.

به طور کلی سیاست ایالات متحده در این دوره مبتنی بر حمایت از دولت دکتر مصدق

بود و ترومن کوشش می‌کرد از راه‌های حقوقی و دیپلماتیک به مخاصمه طرفین پایان دهد، زیرا کمتر کشوری در میان غربی‌ها مثل آمریکا روابط خارجی خود را بر پایه استراتژی‌های مطالعه شده، تدوین می‌کند. اتکای روابط خارجی این کشور بر محور نظم استراتژیک، تقریباً واشنگتن را در نیل به اهداف سیاسی - نظامی موفق کرده است.

استراتژی آمریکا این بود که در ایران از یک دولت مدرن ملی حمایت کند و دکتر مصدق بهترین شخص برای تحقق این استراتژی بود، زیرا ایران در دوره رضاشاه دوران گذار از دولت مطلقه مدرن را طی کرده بود. «ماکس تورنبرگ» (Max Tourinberg) اقتصاددان مشهور آمریکایی که در اواخر دهه ۱۹۴۰ به ایران آمد، در ملاقات با مقامات برجسته ایرانی و شاه اظهار داشت: دلیل عمده شکست انگلیس و شورش و تنفر ایرانیان نسبت به بریتانیا این است که انگلیسی‌ها تمام درآمدهای حاصله از نفت ایران را به خارج از ایران منتقل می‌کردند، در حالی که اگر بخشی از آن را صرف نوسازی، مدرنیزاسیون و ارتقاء سطح زندگی مردم ایران می‌کردند، قطعاً بخشی از درآمدهای ایرانیان با خرید کالا و خدمات انگلیسی، بار دیگر به انگلیس برگشت می‌شد. این اقدام هم سطح تنفر مردم را نسبت به انگلیس کاهش می‌داد و هم الگوهای زندگی و فرهنگ ایرانیان را تغییر می‌داد.» (۱۶)

سرانجام مرحله اول با بزرگ‌نمایی خطر حزب توده توسط انگلیس برای مقامات آمریکا به پایان می‌رسد. انگلیس به استناد قدرتمند بودن حزب توده، توانست موافقت آمریکا را در براندازی حکومت مصدق به دست آورد. «ریچارد کاتم»^{*} (Richard W. Cottam) که در تهران مسؤول جمع‌آوری اطلاعات در زمینه فعالیت حزب توده بود، اعتقاد داشت که انگلیس از

* «ریچارد کاتم» قبلاً عضو انجمن «فولبرایت» بود و بعداً استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتزبورگ شد. او نه تنها در مورد حزب توده، بلکه در مورد حزب زحمتکشان «بقایی»، حزب راست افراطی «آریا» و «سومکا» (حزب کارگران سوسیالیست ملی ایران) نیز اطلاعاتی کسب می‌کرد و به سفارت انگلیس می‌داد. این دو حزب اخیر به تقلید از «نازیسم»، ضد یهود و ضد کمونیسم بودند.

شرایطی که در سال‌های ۵۱-۱۹۵۰ به علت شورش «جوزف مک کارتی»^{۳۳} در برابر کمونیست‌ها در آمریکا به وجود آمده بود، استفاده کرد و مقامات آمریکایی را از قدرت حزب توده نگران نمود.

مرحله دوم: از زمانی شروع شد که انگلیس از دولت آمریکا مأیوس شد و به سراغ کمپانی‌های نفتی رفت. اینجا مشخص می‌شود که طولانی شدن مذاکرات و سرسختی دکتر مصدق در تصمیم خود و طولانی شدن عمر جنبش مبارزاتی، به زیان ایران و به نفع انگلیس تمام شد. این فرصت به مقامات انگلیس اجازه داد تا در یک اقدام تبلیغاتی افکار عمومی کشور خود و آمریکا را به استناد سرسختی دکتر مصدق و مخالفت او با تمام پیشنهادهای ارائه شده، برای یک اقدام نظامی توجیه کنند. وقتی دکتر مصدق پیشنهاد آمریکا را براساس اصل ۵۰-۵۰ نپذیرفت، بیشتر به نفع انگلیس شد و آمریکا سیاست تسکین و مدارا را در مورد ایران کنار گذاشت.^(۱۷) کمپانی‌های آمریکایی به طور قطع با سیاست ملی شدن مخالف بودند؛ زیرا نگران بازتاب سیاست ملی شدن در کشورهای طرف قرارداد خود مثل آمریکای لاتین و اندونزی بودند. کمپانی‌های آمریکا به انگلیس اطمینان دادند که اگر سیاست ملی شدن در ایران تحقق یابد، برای آنان فاجعه‌ای به بار خواهد آورد و قول دادند که وزارت خارجه را از حمایت دکتر مصدق منصرف کنند.

ترومن به این نتیجه رسید که مذاکره با دکتر مصدق نتیجه‌ای ندارد؛ وی همچنان بر اصل کنترل اصرار می‌ورزد. بنابراین «هریمن»^{۳۴} فرستاده ویژه آمریکا، با شاه ملاقات کرد و از او

* جوزف مک کارتی (Joseph Mc Carthy) سناتور ضدکمونیسم که در سال‌های ۵۳-۱۹۵۰ مبارزه گسترده‌ای را با کمونیست‌ها به ویژه در وزارتخانه‌های امورخارجه و دفاع آمریکا آغاز کرد و موجب مهاجرت بخشی از روشنفکران آمریکا به اروپا شد.

** Arerll Heriman فرستاده ویژه ترومن به تهران به عنوان میانجی در حل اختلاف انگلیس و ایران؛ و هیأت نمایندگی انگلیس نیز با سرپرستی سرریچارد استوکس (Sir Richard Stockes) وارد تهران شدند. محور مذاکرات سه جانبه اجرای طرح ۵۰-۵۰ پیشنهادی ترومن بود که مورد مخالفت دکتر مصدق قرار گرفت. شکست مذاکرات، آمریکا را از ادامه همکاری با ایران مأیوس کرد و به سمت انگلیس متمایل نمود.

خواست تا حکم مصدق را لغو و یک ژنرال را به نخست‌وزیری منصوب کند. در سال ۱۳۳۰ یک کمیسیون مشترک از عوامل انگلیس و آمریکا برای مطالعه در فضای ارتش ایران و سطح وفاداری افسران ارشد به شاه، در تهران تشکیل شد.

در این زمان آمریکا به ایران پیشنهاد تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی را داد تا نفت ایران را پس از استخراج و تصفیه به شرکت نفت انگلیس و ایران بفروشد که به دلیل مغایرت با منافع ملی به وسیله دکتر مصدق رد شد.^(۱۸) اتفاق بسیار مهمی که در مرحله دوم رخ داد این بود که در اوایل سال ۱۹۵۲ دولت کارگری اتلی در انگلیس جای خود را به دولت محافظه‌کار چرچیل (Churchill) داد و «آنتونی ایدن» (Antony Eden) وزیر امور خارجه شد.^(۱۹) در پایان این سال ترومن نیز جای خود را به «آیزنهاور» از حزب جمهوریخواه داد. به طور معمول حزب محافظه‌کار و حزب جمهوریخواه در سیاست بین‌المللی، دارای نقطه‌نظرهای مشابهی هستند. نخست‌وزیر پیشنهادی آمریکا برای جایگزینی دکتر مصدق، یکی احمد قوام بود که مورد پذیرش شاه نبود (شاه در این دوره از دو شخصیت می‌ترسید: یکی مصدق و دیگری احمد قوام)، اما شخص مورد تأیید انگلیس، سیدضیاء الدین طباطبایی بود که شاه نسبت به او تنفر داشت. شاه ترجیح می‌داد یک افسر ارشد را به شرط اینکه وفاداری او به شاه از طرف انگلیس و آمریکا تأیید شود، به عنوان نخست‌وزیر منصوب کند.

یکی از ترفندهایی که انگلیس برای فلج کردن صنعت نوپای نفت و اقتصاد ایران به کار برد، خارج کردن کارشناسان نفتی خود از ایران بود. در حالی که دکتر مصدق بارها اعلام کرد که تمام تعهدات خود را نسبت به حقوق کارشناسان انگلیسی اجرا خواهد کرد. شاید این ترفند را دکتر مصدق پیش‌بینی نکرده بود، در حالی که یک واکنش طبیعی به نظر می‌رسید. دولت ایران کوشید کمپانی‌های آمریکایی را ترغیب به فرستادن کارشناس برای شرکت ملی نفت ایران کند، اما بی‌درنگ وزارت خارجه انگلیس به دولت آمریکا اطلاع داد که چنین اقدامی مانع از تجدید هرگونه مذاکراتی برای حل اختلاف بر سر مسأله نفت با ایران خواهد شد.^(۲۰) از این گذشته در افکار عمومی انگلیس این سوءظن به وجود می‌آید که کمپانی‌های آمریکایی می‌خواهند جانشین شرکت نفت انگلیس و ایران شوند. از این رو وزارت خارجه آمریکا اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن تأکید نمود که در حال حاضر در ایالات متحده و نقاط دیگر جهان با کمبود جدی

کارشناس نفتی مواجه است. (۲۱)

همزمان با این ترفند، آمریکا نیز نفت ایران را تحریم کرد تا دکتر مصدق را به اصل ۵۰-۵۰ راضی کند که با جواب رد وی روبه رو شد. آمریکا برای جبران کمبود نفت ایران در بازار جهانی تولید خود را افزایش داد و این کار لطمه بزرگی به اقتصاد ایران زد. در همین جا بود که دکتر مصدق سیاست «اقتصاد بدون نفت» را در پیش گرفت که نتیجه‌ای نداشت، زیرا صادرات غیرنفتی ایران پاسخگوی نیازهای روزمره ایران نبود.

در مرحله دوم آمریکا از استراتژی مشارکت غیرمستقیم در همکاری با انگلیس در برابر ایران پیروی می‌کرد که بیشتر در قالب کارشکنی و تبلیغات ارائه می‌شد.^{۳۳} هدف این استراتژی جدا کردن احزاب و گروه‌های سیاسی از جبهه ملی، بدنام کردن همکاران نزدیک دکتر مصدق، به راه انداختن موج ناامیدی میان مردم و ترساندن آنان از پیروزی قریب‌الوقوع حزب توده به عنوان حزب طرفدار حکومت ضدخدایی، بود. (۲۲) «فرانسیس شپرد» (Sir Francis Shepherd) سفیر بریتانیا در ایران، در شهریور ۱۳۳۰ به وزارت خارجه آمریکا گزارش داد که شاه با برکناری دکتر مصدق موافق است و مخالفین در آستانه سرنگون ساختن او هستند، زیرا هیچ گونه امیدی به حصول توافق با مصدق وجود ندارد. شپرد به وزارت خارجه بریتانیا نیز گزارش داد که آمریکایی‌ها تجربه و بینش روان‌شناختی برای درک مسائل ایران را ندارند. او معتقد بود که بایستی مذاکرات را به درازا بکشیم تا نخست‌وزیر جدید را پیدا کنیم. انگلیسی‌ها فکر می‌کردند که مصدق هم مثل نخست‌وزیران قبلی بیش از سه یا چهارماه دوام نمی‌آورد.

همکاری و همفکری آمریکا و انگلیس در این مرحله، به طولانی شدن مذاکره و گسترش تبلیغات ضد مصدق در جرید آمریکا و انگلیس منجر شد و نخست‌وزیر را به «روپسپیر» و «فرانکشتاین» شبیه کرد.^{۳۴} در این مرحله هر دو طرف از منازعه ناامید و خسته شده بودند.

*** آمریکا از دو منظر به جریان مذاکرات و اختلافات میان انگلیس و ایران نگاه می‌کرد: اول حفظ ایران در اردوگاه غرب به ویژه پس از پیروزی کمونیست‌ها در چین. دوم کنترل و نظارت بر بازار نفت.

*** آمریکا بی‌میل نبود که جریان مذاکرات را به درازا بکشاند تا در لحظه سردرگمی ایران و انگلیس، از هر دو طرف امتیاز بگیرد.

ترومن به دلیل اینکه به روزهای پایانی عمر ریاست جمهوریش نزدیک می‌شد، نمی‌خواست کثورش را وارد ماجرابی کند که به طور قطع خودش نمی‌توانست شاهد پیروزی در آن باشد. در این اواخر، به دلیل آنکه انگلیس خرید نفت ایران را تحریم بین‌المللی کرده بود، مشتریان نفت ایران به جانب کمپانی‌های نفتی آمریکایی هدایت شدند. دکتر مصدق نیز به دلیل طولانی شدن مذاکرات بی‌نتیجه با این دو کشور، پایگاه‌های قدرت داخلی‌اش را از دست داده و دچار نوعی بلاتکلیفی و سردرگمی سیاسی شده بود. (۲۳)

مرحله سوم: این مرحله با پیروزی آیزنهاور در نوامبر ۱۹۵۲ / آبان ۱۳۳۱ شروع می‌شود. در این تاریخ، آمریکا به شدت گرفتار بحران کره بود، زیرا به دلیل سهل‌انگاری، قسمت شمالی کره به دست کمونیست‌ها افتاده بود. بنابراین آمریکا اجازه نمی‌داد تا ایران با موقعیت ویژه ژئوپولیتیکی، به چنگ توده‌ای‌ها و شوروی بیفتد.

حزب آیزنهاور به طرفداری از منافع کمپانی‌های نفتی شهرت دارد. استراتژی جدید این حزب موسوم به «نگاه نو» (New Look) خواستار اتخاذ سیاست تهاجمی به جای سیاست تدافعی در برابر شوروی بود. به همین دلیل آیزنهاور به زودی تیز براندازی را مورد تأیید قرار داد. (۲۴) در این مرحله، دیپلماسی مشارکت مستقیم شکل گرفت. «آنتونی ایدن» وزیر خارجه انگلیس، در رأس هیأتی برای هماهنگی عملیات، عازم واشنگتن شد. پس از چند مرحله مذاکره، سرانجام طرح مشترکی بانام «آژاکس» (Ajax) به تصویب رسید. در (فوریه ۱۹۵۳) جانشینی «جان فاستر دالس» ژنرال یهودی، به جای «دین آچسون» (Din Achson) در پست وزارت امور خارجه آمریکا، شدت عمل در برابر ایران را افزایش داد. دالس، سیاستمداری به شدت ضد کمونیسم که اعتقاد داشت دفاع از دیکتاتوری‌ها برای جلوگیری از شیوع کمونیسم، یک امر استراتژیک برای سیاست خارجی آمریکا است. دالس، اطمینان داشت ادامه بحران در ایران با توجه به سوابق شوروی و همسایگی این کشور، منجر به پیروزی کمونیست‌ها خواهد شد.

پس از ملاقات آیزنهاور با آنتونی ایدن، «کرمیت روزولت» (Kormit Rosevelt) در لندن با سازمان MI6 (اداره جاسوسی سرویس اطلاعات نظامی بریتانیا) مذاکره نمود و طرح «جنگ

عدالانه» ریخته شد. طرح انگلیس به نام «چکمه» و طرح آمریکایی‌ها به نام «بدمان»^{*} که در سال ۱۹۴۸ علیه حزب توده تأسیس کرده بودند، مورد تصویب قرار گرفت. دو طرح با هم یکی شدند و پروژه «آژاکس» نام گرفت.

پروژه آژاکس ابتدا در لندن، سپس در قبرس (پایگاه نظامی انگلیس) و سرانجام در تهران مستقر شد. پروژه براندازی در دهم تیرماه ۱۳۳۲ به امضاء چرچیل و ده روز بعد به تصویب آیزنهاور رسید.

اجرای پروژه به کرمیت روزولت (برادرزاده «فرانکلین روزولت» (Franklin Roosevelt) و نوه «تئودور روزولت» (Theodore Roosevelt)) واگذار شد که تا آن زمان نه به ایران آمده بود و نه اوضاع ایران را می‌شناخت. «نورمن شوارتسکف» (G.H.N. Schwartzkopf) ژنرال برجسته عضو سیا، خلاصه طرح مشترک را از طرف جان فاستردالس برای شاه آورد. شوارتسکف که از سال ۱۹۴۲ فرمانده ژاندارمری ایران شده بود، با مقامات و موقعیت ایران آشنایی کامل داشت.

ژنرال شوارتسکف و ژنرال «مک کلور» (Frank Mc Clure) فرمانده مستشاران آمریکایی در ایران، با اشرف پهلوی، آخرین بررسی روی پروژه براندازی را انجام دادند. دکتر مصدق به وسیله افسران حزب توده که در این موقع از جبهه ملی حمایت می‌کردند، از این فعالیت‌ها با خبر شد. (۲۵)

دکتر مصدق روز ۲۴ تیر ۱۳۳۱ در یک واکنش ناگهانی و به دنبال مشاجره با شاه بر سر موضوع نظارت بر امور ارتش، از مقام خود استعفا داد. شاه به سفارش انگلیس و با موافقت آمریکا، «قوام السلطنه» را که همیشه با سیاست خارجی دکتر مصدق مخالف بود، به نخست‌وزیری منصوب کرد. جبهه ملی از همه مردم و حتی حزب توده خواست که دست به تظاهرات و اعتصاب عمومی بزنند. آیت الله کاشانی با صدور اطلاعیه شدیدالحنی قوام را «دشمن خدا، آزادی و استقلال ملی» معرفی کرد.^(۲۶) شاه با اصرار طراحان کودتا، از ارتش خواست تا آرامش را برقرار کند، ولی نشانه‌هایی از نافرمانی در ارتش گزارش می‌شد. شاه ناچار

* Bedamn سازمان جاسوسی آمریکا در ایران که روی شخصیت‌ها، برنامه‌ها، فزاکسیون‌ها و روابط داخلی و خارجی حزب توده کار می‌کرد.

شد بار دیگر دکتر مصدق را به نخست‌وزیری برگزیند.

حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در روند تحولات سیاسی ایران معاصر، از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا این حادثه، حجت را بر دکتر مصدق تمام کرد و مردم با دادن کشته و زخمی بسیار، وفاداری خود را به وی اعلام کردند. ارتش دچار شکست و یأس شد. ۱۳۶ نفر از افسران ارشد ارتش، بازنشسته شدند.* اموال دربار به نفع دولت مصادره شد. ارتباط دربار با خارجیان ممنوع گردید. اشرف پهلوی و مادرش، به دستور مصدق، از ایران اخراج شدند. فرماندهی کل نیروهای مسلح براساس قانون اساسی از شاه گرفته و به مصدق داده شد. «وزارت جنگ» به «وزارت دفاع ملی» تغییر کرد. شاه تمام قدرت خود را که متکی به ارتش بود، از دست داد.

در این شرایط چه بجا بود دکتر مصدق: اعلام جمهوری می‌کرد و روی دست انگلیس و آمریکا بلند می‌شد؛^(۲۷) چه بجا بود که تعدادی از مقصرین این ماجراها (از جمله برادران رشیدیان) را محاکمه و اعدام می‌کرد و اجازه نمی‌داد اشرف پهلوی که بعدها عامل فساد و کودتا شد، از ایران خارج شود؛ تمام فرودگاه‌ها و مرزهای زمینی و دریایی باید مسدود می‌شد و یک دادگاه نظامی، به تسویه ارتش و مقامات دولتی می‌پرداخت. بعد از ماجرای ۳۰ تیر، هر قدر زمان به درازا کشید به زیان مصدق و به نفع انگلیس و آمریکا تمام شد، زیرا باز ارتش احیاء شد، مهره‌های کودتا جایگزین شدند و فشار اقتصادی و تبلیغاتی گسترش یافت.

دکتر مصدق اگر چه برای ۶ ماه از مجلس مجوز اختیارات فوق‌العاده گرفت تا خود برای حل مشکلات - اگر لازم باشد - قانون وضع کند، ولی چندان موفق نبود. اگر چه دست به اصلاحاتی زد، ولی مشکلات به قدری گسترده و خزانه دولت به قدری فقیر بود که امکان تحقق اصلاحات وجود نداشت. مجلس سنا را به دلیل مخالفت با برنامه‌های اصلاحی خود، منحل نمود و حتی با از اکثریت انداختن مجلس دوره هفدهم قانون‌گذاری آن را نیز مختل کرد. دکتر مصدق متوسل به فرمانروا شد و یک بار دیگر مردم به او رأی دادند. اشتباه دکتر مصدق این بود که به دلیل نداشتن استراتژی در تنظیم یک سیستم سازمان یافته داخلی، بیشترین فرصت خود را

* حسین مکی در مصاحبه با مجله تاریخ معاصر گفته است: مصدق بیشتر از چرچیل در جنگ جهانی دوم قدرت داشت.

به حل مشکلات داخلی اختصاص داد و از پرداختن به روابط خارجی غافل ماند. (۲۸)

نکته جالبی که در مذاکرات عوامل کودتا با شاه وجود داشت، این بود که شاه به «ژنرال زاهدی» اطمینان نداشت و از آمریکایی‌ها خواست تا از زاهدی یک استعفانامه بدون تاریخ بگیرند که در روز مبادا - اگر لازم شد - شاه بتواند او را برکنار کند. نکته دیگر اینکه شاه از صدور فرمان عزل مصدق از نخست‌وزیری خودداری می‌کرد.

کودتای ۲۵ مرداد با گزارش یک افسر توده‌ای لو رفت و همه چیز به هم ریخت. بار دیگر اغتشاش و دستگیری و زندان عوامل سلطنت طلب شروع شد. ولی نکته تعجب‌آور اینکه دکتر مصدق هیچ‌گونه تغییر اساسی در روابط خارجی خود و در جهت سامان‌دهی به معضل نفت نداد و همچنان بر گفته اولیه خود پافشاری می‌کرد که کودتای سرنگون‌ساز ۲۸ مرداد به عمر ۱۵ ماهه نخست‌وزیری او و به عمر چند ساله‌ای از حیات سیاسی ایران که بوئی از آزادی و استقلال به مشام می‌رسید، خاتمه داد.

شاید به طور کلی بتوان به این نتیجه رسید که بی‌برنامگی، نبود انسجام سازمانی، نبود حزب قدرتمندی که قادر به هماهنگ نمودن نیروهای وفادار به مصدق باشد، فقر استراتژی در روابط خارجی، نداشتن یک برنامه تنظیم شده از قبل برای هدایت سیاست داخلی و مهم‌تر از همه سرسختی و لجاجت و گاهی خودخواهی دکتر مصدق، زمینه کودتا را به راحتی مهیا کرد.

کودتای ناموفق ۲۵ مرداد

برنامه کودتا به طرز جالب و ساده‌ای رخ داد. در نیمه شب، «سرهنگ نعمت‌الله نصیری» فرمانده گارد سلطنتی، که حدود ۷۰۰ افسر در اختیار داشت، با یک نفربر زرهی و چند کامیون سرباز، نخست، رئیس ستاد ارتش مصدق، «ژنرال ریاحی»، و سپس چند تن از وزراء او را دستگیر کرد و سپس به منزل دکتر مصدق رفت و فرمان شاه را دایر بر عزل از نخست‌وزیری به او تسلیم کرد. نصیری دستور داشت چنانچه مصدق نیز مقاومت کرد، او را نیز دستگیر کند. در همین موقع ژنرال فضل‌الله زاهدی نیز ایستگاه رادیو را اشغال و فرمان شاه را مبنی بر نخست‌وزیری خود، به مردم اعلام کرد. (۲۹)

محافظت از خانه دکتر مصدق به عهده «سرهنگ علی دفتری» ملی‌گرای وفادار و

خواهرزاده مصدق، بود. در حالی که فرماندهی کل نیروهای محافظ دکتر مصدق زیر نظر «ژنرال محمد دفتری» بود که با سلطنت طلبان ارتباط پنهانی داشت. «سرهنگ عزت‌الله ممتاز» نیز فرماندهی تیپ سوم کوهستان را در حفاظت از خانه دکتر مصدق به عهده داشت. ریاست ستاد ارتش در اختیار ژنرال ریاحی بود.

برای اینکه به کودتا ظاهری مردمی داده شود، برادران رشیدیان و برادران «بوسکو» (سرهنگ فرزندگان و لنکرانی) و چاقوکش‌های تهران را همراه با اعضای حزب «آریا» و «سومکا» و دهقانان باغ‌های سیدضیا و ژنرال ارفع، به میدان‌های تهران کشیدند. میان ایلات و عشایر نیز اسلحه توزیع شد و سرلشکر «افشار طوس» رئیس کل شهربانی دکتر مصدق، را ریوده و کشتند. این اقدام، ترس فراوانی در میان طرفداران دکتر مصدق به وجود آورد، به طوری که دکتر مصدق از محل کار به منزل انتقال داده شد. نمایش قدرت کودتاگران همراه با جنگ تبلیغاتی علیه دکتر مصدق، گسترش یافت، اما طرح کودتا همان طور که قبلاً اشاره کردیم - به وسیله شاخه نظامی حزب توده فاش شد و قدرت بار دیگر با وسعت و اختیارات بیشتری در اختیار دکتر مصدق قرار گرفت، ولی در راه رسیدن به هدف مقدس، همچنان از ابزارهای قدیمی استفاده شد و او همچنان از دیپلماسی «نه» پیروی می‌کرد. مگر می‌شود با همه دنیا جنگید و به همه کس و همه چیز فقط «نه» گفت. ناپلئون که از دیپلماسی «نه» و روش قلدرمآبانه برای ساخت اروپای متحد به عنوان یک آرمان مقدس، پیروی می‌کرد، از همان اروپای متحد شکست خورد. اما «بیسمارک» - سیاستمداری عاقل که شاید تاریخ نمونه‌ای چون او سراغ نداشته باشد - با تدبیر، عقل و هوشیاری و درک منطقی از واقعیت‌ها، آلمان را به بزرگترین و قدرتمندترین کشور اروپا تبدیل کرد.

روابط خارجی ایران و انگلیس در دوره دکتر مصدق

بخشی از این روابط در قسمت روابط ایران با آمریکا و شوروی مورد بررسی قرار گرفت، اما از آنجایی که اصل موضوع مورد تحقیق مربوط به انگلیس است و این روابط از اهمیت داخلی و خارجی برخوردار است، پس نگاه گذرای به آغاز روابط نفتی دو کشور می‌اندازیم. در سال ۱۲۸۹ق / ۱۸۷۲ «میرزا حسین خان سپهسالار» صدراعظم ناصرالدین شاه،

امتیاز بهره‌برداری از همه منابع زیرزمینی به جز سنگ‌های قیمتی را برای مدت هفتاد سال به «بارون جولیس رویتر»^{**} (Baron Julius de Reuter) داد. «سرپرسی ساکس»^{***} (Sir Percy Sykes) در سفرنامه خود آورده است: «میرزا حسین خان، صمیمانه معتقد بود که نجات ایران منوط به این است که از طرفی کلیه تعهدات ایران را نسبت به روسیه انجام داده و از طرف دیگر آبادی و عمران کشور را با یاری انگلستان تأمین نماید».^(۳۰) این قرارداد به دلیل مخالفت‌های داخلی و خارجی، به ویژه از سوی روسیه به نتیجه‌ای نرسید. رویتر ادعای خسارت کرد. در آستانه سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا، صدراعظم «امین السلطان»، مبلغ چهل هزار لیره از دولت انگلیس استقراض کرد تا خسارت رویتر و هزینه سفر شاه را تأمین کند و در عوض، انگلیس امتیاز بانک شاهنشاهی را از ایران گرفت. (۱۸۸۹)

اعطای امتیاز داری

اعطای امتیاز به داری در سال ۱۹۰۱ با یک داستان پیچیده همراه شد. در مقابل این امتیاز سفیر روسیه تقاضای جبران این امتیاز جدیدی را برای کشورش کرد. پس از امضاء قرارداد، کار با کمک کارشناسان لهستانی در منطقه قصر شیرین، آغاز شد، اما به نتیجه‌ای نرسید. تا زمانی که سرانجام در ۲۶ مه ۱۹۰۸ / ۵ خرداد ۱۲۸۷ نفت منطقه مسجدسلیمان فوران کرد. در سال ۱۹۰۹ «شرکت نفت انگلیس و ایران» با دو میلیون لیره سرمایه که نصف آن پرداخت شده بود، در لندن به ثبت رسید. تا سال ۱۹۱۴ سی حلقه چاه در مسجدسلیمان حفاری شد. در همین سال شرکت نفت انگلیس و ایران با شیخ خزعل قراردادی منعقد و یک میل مربع از اراضی آبادان را برای ساخت پالایشگاه از او خریداری کرد. پالایشگاه آبادان که مدت‌ها به عنوان بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان مقام خود را حفظ کرده بود، در سال ۱۹۱۲ به بهره‌برداری رسید. امنیت پالایشگاه به شیخ خزعل واگذار شد.^(۳۱) در همین سال نخستین محموله نفت خام از آبادان صادر شد. در سال ۱۹۱۴ دولت انگلیس تعدادی از سهام شرکت را برای تأمین سوخت نیروی دریایی

** مؤسس خبرگزاری رویتر؛ آلمانی الاصل؛ تبعه انگلیس

*** فرمانده پلیس جنوب

خریداری کرد. نخستین واکنشی که نسبت به اعطای امتیاز از سوی مردم مطرح شد، در دوره اول مجلس شورای ملی بود که نمایندگان از وزیر معادن خواستند: چون این امتیاز در عصر استبداد واگذار شده و مردم رضایتی از آن نداشتند، باید مورد بررسی قرار گیرد. در جلسه پنجم ذی حجه ۱۳۲۴ / ۱۲ دی ۱۲۸۴ وزیر معادن گزارش مفصلی به مجلس داد. (۳۲)

شروع جنگ جهانی اول و نقض بی‌طرفی ایران از سوی انگلیس، روسیه، آلمان و عثمانی و توجه آلمان به منطقه نفتی خوزستان برای زیر فشار قراردادن انگلیس، باعث شد بریتانیا با تقویت بختیاری‌ها و شیخ خزعل، حفاظت منطقه را به این نیروهای محلی واگذار کند. در ضمن انگلیس، تعدادی سرباز هندی به منطقه فرستاد. آلمان‌ها فقط یک بار موفق شدند لوله انتقال نفت مسجد سلیمان را منفجر کنند. (۳۳)

بعد از جنگ جهانی اول، دولت ایران تقاضای تجدیدنظر در قرارداد داری را کرد. شرکت نفت در ارائه صورت وضعیت خود اعلام کرد که دولت ایران به موجب فصل چهاردهم امتیازنامه، متعهد به حفظ امنیت اموال و کارکنان شرکت شده بود، در حالی که به تعهد خود عمل نکرد و شرکت ناچار شد برای تأمین امنیت اموال خود، سه درصد از درآمد سالانه را به شرکت نفت بختیاری بدهد تا از تعرضات مصون باشد. در حالی که شرکت در طول جنگ در نتیجه خرابکاری‌های آلمانی‌ها و عثمانی‌ها، پانصد هزار لیتر خسارت دیده است.

بر همین اساس، انگلیس ادعاهای ایران را نپذیرفت. ایران به استناد امتیازنامه، تقاضای حکمیت کرد، باز هم شرکت از تن دادن به مذاکره خودداری کرد. در سال ۱۹۱۹ قرارداد معروف بین ایران (و ثوق‌الدوله نخست‌وزیر) و انگلستان به امضاء رسید و قرار شد «نصرت‌الدوله فیروز» وزیر امور خارجه، برای مذاکره به لندن برود و راجع به مسأله نفت گفتگو کند و یک نفر کارشناس مالی از انگلیس برای رسیدگی به اختلاف طرفین استخدام نماید. نصرت‌الدوله به سفارش بریتانیا «آرمیتاژ اسمیت» (Sir Sydney Armitage Smith) را به عنوان مشتشار مالی استخدام کرد. اسمیت یک کارشناس برجسته امور مالی به نام «ویلیام مک‌لین تاک» (Sir William Mac Lintock) را که با مفاد قرارداد آشنا بود، به نصرت‌الدوله معرفی کرد. این کارشناس گزارش محرمانه‌ای تهیه و به شرکت نفت داد که به نفع دولت ایران بود، ولی متأسفانه در ایران منتشر نشد. (۳۴)

قرارداد جدیدی میان شرکت و نصرت الدوله برای حل اختلاف به امضاء رسید و ایران پانصد هزار لیره به عنوان غرامت‌های معوقه دریافت کرد و اختلاف به پایان رسید. کابینه وثوق الدوله برکنار و دولت «مشیرالدوله» مشغول به کار شد. نخست‌وزیر جدید تقاضای تجدیدنظر در قرارداد نصرت الدوله را به شرکت پیشنهاد کرد. به موجب این قرارداد بایستی وجه غرامت به یک میلیون لیره افزایش می‌یافت. حق الامتیاز ایران بر مبنای ۱۶٪ تعیین شد و از هر تن نفت تولیدی نیز پنج شلینگ به دولت پرداخت گردید.

تجدید قرارداد داری و انعقاد قرارداد ۱۹۳۳

از این زمان، روابط خارجی ایران وارد مرحله جدیدی شد، زیرا جنگ جهانی اول با پیروزی متفقین به پایان رسید و با توجه به تغییر نظام بین‌الملل و پیروزی آمریکا در جنگ و حمایت از ملت‌ها براساس حق حاکمیت ملی در تعیین سرنوشت سیاسی خود و بر پایه اعلامیه چهارده ماده‌ای «ویلسون»، و تحمیل سیاست «درهای باز اقتصادی» از سوی واشنگتن به لندن، به ویژه در منطقه نفتی خاورمیانه، انگلیس از سردمداری نظام جهانی سقوط کرد، در حالی که نظام بین‌الملل قدم در عصر رقابت ایدئولوژیک گذاشته بود.

حکومت قاجار دیگر نمی‌توانست پاسخگوی شرایط نوین جهانی باشد؛ زیرا از یک طرف ضعف قدرت مرکزی و از سوی دیگر وجود قدرت‌های محلی، اجازه نمی‌داد ایران وارد عصر مدرنیزاسیون شود. مدرن شدن سیاسی، اقتصادی و به ویژه فرهنگی ایران، یک ضرورت برای نظام امپریالیسم آمریکایی بود، زیرا بازار ایران با توجه به درآمد نفتی، می‌توانست بازار مصرف مناسبی برای کالاهای غربی شود.

اما آنچه در این شرایط برای آمریکا اهمیت داشت زندگی فقیرانه توده‌های بی‌انگیزه و بی‌سواد ایرانی بود که می‌توانست محیط مناسبی برای شیوع کمونیسم باشد. با توجه به اینکه شوروی از سال ۱۲۹۶ حزب کمونیست ایران را به مرکزیت «بادکوبه» تأسیس کرده بود، در برابر رشد کمونیسم بایستی دو مفهوم یا کانون قدرت در ایران تقویت می‌شد، یکی ناسیونالیسم ایرانی براساس الگوهای عهد باستانی و دیگری کانون مذهب در همسویی با سیاست. تحقق همه این پیش‌فرض‌ها بستگی به استقرار دولت مطلقه مدرن در ایران داشت که از یک سو با

سنت‌های استحاله شده که رنگ خرافاتی و گاهی دینی گرفته بود، مبارزه شود و ناسیونالیسم به عنوان گفتمان جدید در مناسبات اجتماعی تقویت گردد و از طرف دیگر نوعی دگرذیسی در نگرش کانون‌های دینی در نگاه به قدرت، صورت گیرد. به همین دلیل وقتی رضاشاه بر سر قضیه جمهوری قهر کرد و به «بومهن رفت» و دولتمردان برای راضی کردن او به قبول سلطنت به بومهن رفتند و او را به تهران دعوت کردند، شاه برای مذاکره با مراجع به قم رفت و به نوعی کسب اجازه و مشروعیت از مراجع اقدام نمود، زیرا ایران در طوفان ناامنی گرفتار بود.

بنابراین «رضاشاه» محصول یک توافق و ائتلاف امپریال - سوسیالیسم بود. شوروی از او حمایت می‌کرد، زیرا اولاً دولت مطلقه مدرن با سیاست مدرنیزاسیون صنعتی، موجبات شکل‌گیری طیف کارگر صنعتی را فراهم می‌کرد که خود، کانونی برای تحولات اجتماعی بعدی بود. دوماً دولت مطلقه مدرن، بنیاد زمین‌داری بزرگ (فئودالیه) را که مانع عمده تحقق سرمایه‌داری (بورژوازی) بود، ویران می‌کرد و زمینه نبرد را برای مبارزه سرمایه‌دار صنعتی و کارگر فراهم می‌نمود که خود تحولی در ساختار کهن ایران بود.

اما آمریکا و انگلیس دیدگاه یکسانی در مورد آینده ایران نداشتند، زیرا وجود شوروی در همسایگی ایران، این دو قدرت را به هم نزدیک کرده بود. آمریکا به دنبال ایرانی مدرن، با تمرکز قدرت سیاسی بود تا از ایران بازار مصرف مناسبی برای کالای غرب بسازد. وانگهی آمریکا در پی حفظ ایران در چارچوب اردوگاه غرب بود، زیرا ایران از یک سو می‌توانست نقطه حمایت اسرائیل در برابر اعراب باشد - همانگونه که بعداً به ژاندارم منطقه تبدیل شد - و از طرف دیگر ژئوپولیتیک ایران در کنار اردوگاه سوسیالیسم برای آمریکا ارزشمند بود. مسأله مهم‌تر نفت ایران بود که باید به عنوان ابزار هژموتیک در اختیار آمریکا باقی می‌ماند.

اما پس از جنگ جهانی اول، دولت ایران و کمپانی هر دو به این نتیجه رسیدند که مبنای حق الامتیاز داری باید تغییر کند. شرکت، «سرجان کدمن» (Sir John Codmen) را که از مستشاران برجسته نفتی بود، در سال ۱۹۲۱ به ایران فرستاد. کدمن پیشنهاد کرد که دولت ایران با دریافت ۲۰٪ از کل سرمایه شرکت، در همه زمینه‌های فعالیت شرکت در داخل و خارج شریک شود. کدمن که در مراسم تاجگذاری رضاشاه شرکت و نطق کرد، طوری وانمود کرد که می‌خواهد با تجدیدنظر در قرارداد داری، منافع ایران را که در چند دهه ضایع شده است، جبران نماید.

درحالی که به دلیل تغییر در نظام بین‌الملل و جابجایی قدرت در صحنه جهانی و شکل‌گیری جنبش‌های آزادی‌بخش به ویژه در هند و مصر، بریتانیا نمی‌توانست دیگر به سیاست‌های جبارانه خود ادامه دهد و کانون‌های معارض جدیدی را در برابر خود قرار دهد.

رضاشاه «تیمورتاش» وزیر دربار خود را مأمور گفتگو با شرکت، بر سر تجدیدنظر در قرارداد کرد. رضاشاه در سفر ۱۳۰۷ خود به خوزستان، به منظور افتتاح راه لرستان، از تأسیسات نفتی دیدن نکرد، در حالی که همراهان او یک هفته مهمان کمپانی بودند. در پایان سفر به طور رسمی از دولت انگلیس* و شرکت نفت خواست مقدمات مذاکره برای تجدیدنظر را فراهم کنند. مذاکرات از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱ بدون نتیجه ادامه پیدا کرد و کدمن همچنان اصرار به سهم شدن ایران در کل فعالیت‌های شرکت در داخل و خارج بر مبنای ۲۰٪ سرمایه شرکت می‌کرد که ایران تقاضای ۲۵٪ را داشت.

در سال ۱۹۳۱ دولت ایران به شرکت اطلاع داد که هر امتیاز جدیدی که میان طرفین راجع به آن توافقی حاصل شود، شرکت باید پرداخت سالیانه دو میلیون و پانصد هزار لیره را برای دولت ایران تضمین کند. کمپانی این پیشنهاد را به دلیل شرایط بحرانی بازار جهانی نفت نپذیرفت*** و حتی سهم ایران کاهش یافت. پیش‌نویس قراردادی در سال ۱۹۳۲ در لندن تهیه و قرار شد برای امضاء به تهران آورده شود که باز هم حق و امتیاز ایران بیشتر کاهش یافت.*** دولت ایران پیش‌نویس را امضاء نکرد. مسأله قرارداد در مجلس مورد اعتراض نمایندگان قرار گرفت و نمایندگان خواستار لغو یک طرفه قرارداد در صورت خودداری شرکت از پذیرش پیشنهادهای ایران شدند.

در تاریخ ششم آذر ۱۳۱۱ / ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ «تقی‌زاده» وزیر دارایی وقت، نامه‌ای به شرکت نوشت و اعلام کرد از این تاریخ قرارداد داری لغو می‌شود، اما چنانچه شرکت حاضر باشد بر اساس عدالت منافع ایران را تأمین کند، ایران با اعطای امتیاز جدید به کمپانی موافق

* ۴۰٪ سهام شرکت متعلق به دولت بریتانیا بود. ** منظور بحران‌های بزرگ اقتصادی ۱۹۲۹ است.

*** در سال ۱۹۳۱ سهم ایران به ۳۰۷/۱۰۰ لیره رسید که نسبت به قیمت پیشنهادی ایران، یک هشتم محاسبه شده بود.

است. شرکت پیشنهاد جدید ایران را رد کرد و تهدید نمود چنانچه ایران از پذیرش پیشنهاد انگلیس خودداری کند، کمپانی موضوع را به حکمیت (دیوان داوری بین‌المللی لاهه) خواهد کشاند. ایران صلاحیت دیوان را رد کرد و کمپانی مسأله را به جامعه ملل ارجاع داد. (۳۵)

هیأتی مرکب از «علی اکبر داور» وزیر دادگستری، «حسین علاء» رئیس کل بانک ملی و «نصرالله انتظام» به نمایندگی از طرف ایران برای شرکت در دیوان داوری به ژنو رفتند و با وساطت «دکتر بنش» (Dr. Benesch) وزیر خارجه چک - اسلواکی، طرفین با تنظیم قرارداد جدیدی در تهران توافق کردند. این همان قرارداد معروف ۱۹۳۳ است که در تاریخ هفتم خرداد ۱۳۱۲ به امضاء طرفین رسید. «مهدیقلی خان هدایت» (مخبرالسلطنه) که از نزدیکان رضاشاه بود، می‌گوید: روزهای آخر مذاکره، شاه، پرونده (دوسیه) نفت را خواستند و متغییرانه داخل بخاری انداختند. (۳۶)

این اقدام شاه بسیار مشکوک به نظر می‌رسد، زیرا اسناد و مدارکی در پرونده بود که نابود شد و هیچ شخصی در این باره نظر قاطع اعلام نکرده است. تقی‌زاده که زمان عقد قرارداد، وزیر دارایی بود، پس از سقوط شاه در دوره پانزدهم مجلس، گزارش مفصلی راجع به چگونگی لغو قرارداد داری به نمایندگان داد و اظهار داشت: «این اقدام شاه مرحوم، اشتباه بزرگی بود که فقط به حساب قدرت مطلقه او گذاشته شود، زیرا هیچ‌گاه به مشورت متخصصین توجه نمی‌کرد. شاه از سفیر افغانستان (کاراخان) سؤال کرده بود: «سفرا در مورد فسخ قرارداد چه می‌گویند؟ سفیر اظهار نظری نکرده بود و شاه گفته بود که حاضر است با انگلیس دست به اسلحه ببرد». (۳۷)

در همین ماجرا بود که تیمورتاش به هنگام بازگشت از لندن، پس از بی‌نتیجه ماندن مذاکرات، توقیفی در مسکو کرد و کیف او که حامل اسناد مذاکرات نفت بود، گم شد. او را متهم به همکاری محرمانه با شوروی کردند و به دستور شاه اعدام شد. احتمال می‌رود که تیمورتاش خواسته باشد برای تحریک انگلیسی‌ها، با شوروی مذاکره‌ای در مورد نفت شمال بکند. زمانی که مذاکرات بر سر انتقال قدرت از قاجار به پهلوی در جریان بود، شاه با محافل

● وقتی هیأت ایرانی مذاکره‌کننده نفت برای طرح دعوا به جامعه ملل رفت، در آنجا متوجه شدند که اوراق مهمی از مکاتبات انجام شده میان ایران و انگلیس در پرونده وجود ندارد.

روشنفکری ارتباط نزدیک برقرار کرد و حتی روشنفکران عصر قاجار، در به سلطنت رسیدن او نقش مهمی داشتند، اما پس از به قدرت رسیدن، تمام کسانی را که در این کار به او کمک کرده بودند و کسانی را که احتمال می داد در سر راه اعمال قدرت او مانع ایجاد کنند، از سر راه خود برداشت یا خانه نشین کرد؛ از جمله مشیرالدوله، مستوفی الممالک، دکتر مصدق و بسیار اشخاص دیگر. سپس نسل جوان روشنفکر را به خدمت گرفت و مثلث قدرتی شامل «داور»، «نصرت الدوله» و «تیمورتاش» ایجاد کرد که به طور کامل مطیع او بودند. این مثلث با هدف انحصاری کردن قدرت در میان خود، هم شاه را از ارتباط با محافل روشنفکری قدیم منع کرد و هم او را از مردم جدا ساخت و جالب اینکه خوی دیکتاتوری او را تشویق کرد؛ ولی سرانجام هر سه عضو این مثلث قدرت، به دستور شاه کشته شدند. (۳۸)

قرارداد ۱۹۳۳

قرارداد ۱۹۳۳ در واقع ادامه سیاست فسخ قرارداد داری توسط شاه بود، زیرا شاه اصرار داشت که شرکت دیگر راجع به قرارداد اولیه (داری) صحبتی نکنند؛ در حالی که «کدمن» پافشاری می کرد که مبنای مذاکرات بایستی برپایه قرارداد اولیه ادامه پیدا کند. ایران چهار نفر کارشناس خبره بین المللی را از انگلیس، آمریکا و روسیه برای مذاکره دعوت کرد. هیأت ایرانی عبارت بودند از «فروغی» وزیر خارجه، «داور» وزیر دادگستری و «تقی زاده» وزیر مالیه. سه نفر نیز عضو هیأت اعزامی از لندن با سرپرستی کدمن بودند. پیشنهادهای هیأت ایرانی به شرح زیر مطرح گردید:

حق الامتیاز از هر تن، شش شلینگ؛ پرداخت مالیات بر درآمد از صادرات نفت بر پایه قوانین ایران؛ پرداخت یک میلیون و دویست هزار لیره در سال به دولت ایران؛ جایگزین کردن کارکنان ایرانی به جای کارشناسان انگلیسی در مدت زمان بندی شده؛ تأمین سوخت مصرفی داخل ایران به قیمت عادلانه؛ محدود کردن حوزه عملیات اکتشاف و پرداخت غرامت سال های گذشته؛ زیرا مذاکرات بر سر تجدید قرارداد حدود دوازده سال به طول انجامید. (۳۹)

کمپانی از پذیرش کل پیشنهادها به دلیل سنگین و غیر متعارف بودن آنها، خودداری کرد. کدمن در آستانه بازگشت به لندن، از طرف دربار دعوت شد تا به نوعی از شکست مذاکرات

جلوگیری شود. کدمن بار دیگر تقاضای تجدید قرارداد را براساس واگذاری ۲۰٪ از سهام کل شرکت پیشنهاد کرد.^{۳*} شاه ناراحت و عصبانی شد. کدمن و هیأت همراه تصمیم به مرخصی شدن از حضور شاه گرفتند که شاه اجازه نداد و خلاصه، قرارداد با خواست کمپانی امضاء شد. درباره قرارداد ۱۹۳۳ (که در هاله‌ای از ابهام به امضاء رسید و دنبال شد و هیچ کس از قول و قرارها و فشارهای پشت پرده آن خبر نداشت) قضاوت‌های مختلفی صورت گرفت. تا اینکه دکتر مصدق در دوره چهاردهم مجلس (پس از سقوط رضاشاه)، قرارداد را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و نکات ضعف آن را برشمرد و اظهار داشت: «هر چند که یک نفر وطن‌پرست و مدافع حقوق ملت باشد، ولی چون به تنهایی قدرت و حکومت را در اختیار داشت، نمی‌توانست راه رستگاری ملت را تعیین کند» (منظور دکتر مصدق، رضاشاه بود). نکته جالب اینکه در سال عقد قرارداد ۱۹۳۳، کمپانی فقط از چاه‌های مسجدسلیمان برداشت می‌کرد و تولید سال ۱۹۳۴ حدود ۷/۵۳۷/۰۰۰ تن بود. در حالی که در سال‌های بعد منابع جدید نفتی در «نفت سفید»، «آقا جاری»، «هفتکل»، «لامی» و «کچساران» کشف و استخراج شد و در سال ۱۹۴۵ تولید به ۱۶/۸۳۹/۰۰۰ تن رسید.^(۴۰)

روابط ایران و شوروی در دوره دکتر مصدق

اولین امتیازی که از منطقه شمال ایران با نیت استخراج نفت داده شد، براساس فرمانی بود که در ماه شعبان ۱۳۱۳ (همان سالی که ناصرالدین شاه ترور شد) با امضاء شاه در محال ثلاثه تنکابین، کجور، کلارستاق (مازندران) به نام «محمد ولی خان تنکابینی» صادر شد.^{۳*} بعدها شخصی از اهالی گرجستان به نام «خوشتاریا» (Akaky Mededievitch Khoshtaria) که تبعه

* قرارداد داری تا سال ۱۹۶۱ بایستی ادامه می‌یافت.

** احتمال می‌رود که ناصرالدین شاه این امتیاز را غیرمستقیم به روس‌ها داده باشد، زیرا محمد ولی خان تنکابینی اولاً امکان تکنولوژیک بهره‌برداری از منابع نفت نداشته، دوماً وی در منطقه زیرنفوذ روسیه، قدرت محلی بود و تا زمان فتح تهران نیز از سیاست‌های روسیه حمایت می‌کرد و سوماً حل مسأله هرات به نفع انگلیس، بایستی با دادن امتیازی، روسیه را نیز راضی نگه می‌داشت.

روسیه بود و در ایران دوستان با نفوذی داشت، امتیاز محمدولی خان را خریداری کرد. خوشتاریا در عصر مظفرالدین شاه به طور مستقل با دولت ایران، قراردادی امضاء کرد (۱۳۳۴ق) دایر بر استخراج منابع نفتی گیلان، مازندران و استرآباد به مدت هفتاد سال. این قرارداد را وثوق الدوله، وزیر امور خارجه وقت، از طرف دولت ایران امضاء کرد. این امتیاز با پیروزی انقلاب مارکسیستی ۱۹۱۷ روسیه، لغو و فراموش شد. (۴۱)

انگلیس در سال ۱۹۲۰ امتیاز خوشتاریا و امتیاز محمدولی خان را خریداری کرد و «شرکت نفت شمال» را تأسیس نمود. در همان سال، «شرکت نفت انگلیس و ایران» امتیاز استخراج نفت از دو استان آذربایجان و خراسان را نیز از ایران دریافت کرد. این اقدام عجولانه انگلیس، به استناد پذیرش سیاست «درهای باز» که از طرف آمریکا مطرح شده بود، مورد اعتراض واشنگتن قرار گرفت. وزارت خارجه آمریکا، با «حسین علاء» سفیر ایران در واشنگتن، وارد مذاکره شد و سفیر قول واگذاری امتیاز نفت شمال را به آمریکا داد. در سال ۱۹۲۱/۱۲۹۹ش. کودتای رضاخانی وضع را به کلی تغییر داد. در سال ۱۳۰۰ش. مجلس امتیاز استخراج نفت از استان‌های پنج‌گانه شمال را در برابر یک وام ده میلیون دلاری به «کمپانی استاندارد اوپل آمریکا» واگذار کرد. مدت این امتیاز بیش از ۵۰ سال نبود.

اعطای این امتیاز مورد اعتراض شوروی قرار گرفت؛ مسکو مدعی بود طبق قرارداد ۱۹۲۱، شوروی تمام امتیازات دوره تزاری با ایران را لغو کرد، به شرط اینکه به کشور ثالثی واگذار نشود. انگلیس نیز به استناد خرید امتیاز خوشتاریا، با این قرارداد مخالفت کرد. دولت ایران هم مدعی بود که امتیاز خوشتاریا چون به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بود، از درجه اعتبار خارج است.

جالب اینکه «کمپانی سینکلر» نیز متقاضی بخشی از امتیاز استاندارد اوپل بود و بین این دو کمپانی آمریکایی، کار به مرافعه کشید و شوروی از سینکلر و دولت آمریکا از استاندارد اوپل حمایت کردند. اختلافات بین انگلیس و آمریکا بر سر امتیاز نفت شمال، مواجه با طرح انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی شد. آمریکا به دنبال مخالفت انگلیس و شوروی، توانست از این امتیاز استفاده کند.

هنگامی که شوروی مطلع شد که در تهران مذاکراتی برای واگذاری امتیاز نفت به

شرکت‌های خارجی در جریان است، هیأتی به تهران اعزام کرد تا امتیاز نفت شمال را احیاء کند. این هیأت با رهبری «کافتارادزه» (Sergei I.Kavtaradze) در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ وارد تهران شد. «محمد ساعد» نخست‌وزیر، در مجلس اعلام کرد: «طبق تصمیم هیأت دولت، تا روشن شدن وضعیت مالی و اقتصادی جهان پس از جنگ، اعطای هر گونه امتیاز به دول خارجی ممنوع اعلام شده است».^(۴۲) کافتارادزه این تصمیم دولت ایران را تهدیدی بر مناسبات دو کشور تلقی کرد. حزب توده به حمایت از تقاضای شوروی دست به تظاهرات گسترده زد. دکتر مصدق در جلسه یازدهم آذر ۱۳۲۳ طرحی با قید دو فوریت به تصویب مجلس رساند که ماده اول آن اعلام می‌کرد که هیچ نخست‌وزیر، وزیر یا کفیل وزارتخانه و معاون آن، حق ندارند در باب واگذاری امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول یا شرکت‌های نفتی مذاکره کنند. در ماده دوم طرح گفته شده بود که نخست‌وزیر و وزیران می‌توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره می‌کند، مذاکره نماید. برای متخلفان از این طرح قانونی، مجازات سنگین در نظر گرفته شده بود.

دکتر مصدق نیز پس از تصویب طرح در نطقی در مجلس گفت: «هیچ کس نمی‌تواند بگوید نفت استخراج شود یا نفت شمال را به جنوب ببریم و به آمریکا بفروشیم. هیچ کس نمی‌تواند منکر این اصل اقتصادی شود که هر قدر مخارج استخراج و اداری و کرایه کم شود، نفت بهتر می‌تواند در بازارهای جهانی رقابت نماید. هیچ کس نمی‌تواند منکر شود که اگر شوروی با متفقین ساخت و موانع گرفتن امتیاز را از بین برداشت، دیگر خریدار نفت نیست و استخراج نفت به دست خودمان محال است. آنهایی که استخراج نفت را به بعد از جنگ محول می‌کنند، غیر از اجرای مقاصد بیگانگان نظری ندارند. آقای نخست‌وزیر (ساعد)! من عقیده خود را در مقابل خدا و وجدان گفتم. اگر شما قصور کنید، شما و هیأت دولت را خادم به مملکت نمی‌دانم. باید به استخراج نفت به دست خودمان اهمیت بدهید و برای این کار وزارتخانه‌ای تشکیل دهید».

روز بعد در جلسه دوازدهم آبان ۱۳۲۳ نماینده قوچان (غلامحسین رحیمیان)، طرحی برای امضاء امتیاز نفت جنوب به مجلس تقدیم کرد مبنی بر اینکه: امتیاز داری در دوره استبداد واگذار شده و در دوره دیکتاتوری (۱۹۳۳) تمدید و تجدیدگردید که بایستی به موجب این ماده واحده، ملغاء شود. رحیمیان پس از قرائت طرح پیشنهادی خود، خطاب به دکتر مصدق گفت:

«آقای دکتر شما که طرح مفید دیروز را راجع ممنوعیت اعطای هر گونه امتیاز به خارجیان پیشنهاد کردید و تصویب شد، اکنون باید اولین کسی باشید که پیشنهاد مرا امضاء کنید». دکتر مصدق از امضاء طرح خودداری کرد و گفت: «نمی‌توانیم قرارداد داری را یک طرفه فسخ کنیم». کافتارادزه پس از تصویب طرح منع واگذاری امتیاز نفت، به مسکو بازگشت. وی سیاست «مشت آهنین» را علیه ایران در نظر گرفت.

غایله آذربایجان

رهبران آمریکا، شوروی و انگلیس در «کنفرانس تهران» (نهم آذر ۱۳۲۲ / اول سپتامبر ۱۹۴۳) احترام به حق حاکمیت ملی ایران و حفظ استقلال و امنیت آن را با مشارکت سایر ملل صلح دوست و برقراری صلح بین‌الملل و امنیت و سعادت ملت‌ها بعد از جنگ را طبق اصول منشور آتلانتیک، تضمین کردند.^{۳*} «در کنفرانس یالتا»^{۳*} که با حضور روزولت، چرچیل و استالین در چهارم فوریه ۱۹۴۵ تشکیل شد، موضوع حفظ استقلال و امنیت ایران بعد از جنگ مورد بحث مجدد قرار گرفت. اما آنچه صراحت دارد این است که در تاریخ نهم بهمن ۱۳۲۰ / ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ پیمان اتحادی بین ایران، انگلیس و شوروی منعقد شد. دولت‌های انگلیس و شوروی تعهد کردند حداکثر شش ماه پس از پایان جنگ در اروپا، سربازان خود را از خاک ایران بیرون ببرند. مدتی بعد آمریکا نیز این تعهد را پذیرفت. شوروی به منظور زیر فشار قراردادن ایران برای کسب امتیاز نفت شمال و به استناد قرارداد ۱۹۲۱، با گذشت شش ماه از پایان جنگ، از بیرون بردن نیروهایش از ایران خودداری کرد. تقریباً از زمستان ۱۳۲۳ و در دوره نخست‌وزیری «حکیمی» غایله آذربایجان شکل گرفت و حتی در «کنفرانس مسکو» (۲۷ دسامبر

* شورای امنیت در مارس ۱۹۴۶ در شهر نیویورک نخستین جلسه خود را با قضیه ایران که شش ماه پیشینه داشت، افتتاح نمود. نماینده شوروی نخست سعی کرد از مطرح شدن قضیه ایران جلوگیری کند. وقتی اقدام او با مخالفت سایر اعضاء روبرو شد، جلسه را ترک کرد. در همین زمان بود که هیأت نفتی شوروی برای گرفتن امضای نفت شمال، به ایران آمد.

** Yalta بندری در شبه جزیره کریمه (Crimée) واقع در دریای سیاه.

۱۹۴۵) نیز این قضیه مورد بحث رهبران سه کشور قرار گرفت. حکیمی پس از ناتوانی در حل مشکل آذربایجان، استعفا داد و «احمد قوام» به نخست‌وزیری منصوب گردید.

«موافقت نامه قوام - سادچیکف»

قوام پس از تحویل گرفتن پست نخست‌وزیری، در ارتباط با غایله آذربایجان و تقاضای نفت از جانب مسکو، دو استراتژی را در سیاست خارجی خود به اجرا گذاشت: از یک طرف سفیر ایران در آمریکا را مأمور کرد در شورای امنیت علیه شوروی، به خاطر خودداری از تخلیه خاک ایران، طرح دعوی کند و از سوی دیگر در تلگرافی از استالین تقاضای ملاقات کرد. صرف‌نظر از اینکه آمریکا و انگلیس از قوام حمایت می‌کردند، وی دست به اقدام شجاعانه‌ای زد. قوام طی حدود ۲۰ روز توقف در مسکو، دوبار با استالین و چهار بار با «مولوتف» (Molotov) مذاکره کرد (۱۹ فوریه تا هشتم مارس ۱۹۴۶). مولوتف در کنار ارائه پیشنهادهایی به نفع جمهوری خودمختار آذربایجان با رهبری «سیدجعفر پیشه‌وری»، موضوع جدید تشکیل یک شرکت مختلط نفت بین شوروی و ایران برای استخراج نفت پنج استان شمال کشور را پیشنهاد کرد،^(۴۳) به طوری که طی ۲۵ سال اول ۵۱٪ سهام متعلق به شوروی و ۴۹٪ متعلق به ایران و طی ۲۵ سال دوم، ۵۰٪ مربوط به شوروی و ۵۰٪ مربوط به ایران باشد. سهم سرمایه ایران، زمین و منابع بود و سهم سرمایه شوروی، تجهیزات، کارشناس و تمام ابزار و امکاناتی که مورد نیاز مراحل کشف، استخراج و فروش نفت باشد. قوام هیچ کدام از پیشنهادهای مولوتف را نپذیرفت. وزیرخارجة شوروی به قوام گفت: «ما نیروهای خود را از خراسان، شاهرود و سمنان خارج می‌کنیم، ولی در منطقه آذربایجان تا روشن شدن وضعیت جهان و ایران باقی خواهیم ماند». قوام با صدور بیانیه‌ای در مسکو به این نظر اعتراض نمود و شوروی را ترک کرد.

روس‌ها نیروهای خود را از قزوین به سمت تهران حرکت دادند و در کرج اردو زدند و از مازندران و از راه سمنان، گرمسار و فیروزکوه تا نزدیکی تهران آمدند. قوام شکایتی علیه شوروی به شورای امنیت ارسال کرد. شورای امنیت از هر دو کشور خواست از راه مصالحه و مذاکره به اختلاف خود پایان دهند. روز پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ / چهارم آوریل ۱۹۴۶، قوام با «ایوان

سادچیکف» (Ivan Sadchikov) سفیر شوروی در تهران، موافقت‌نامه‌ای امضاء کرد: (۴۴) اول اینکه ارتش شوروی ظرف یک ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه کند. دوم اینکه شرکت مختلط با همان مشخصات پیشنهادی مولوتف در مجلس پانزدهم مورد تصویب قرار گیرد. سوم اینکه مسأله آذربایجان به شیوه مسالمت‌آمیز حل شود. تلویحاً نوعی تأمین برای رهبران آذربایجان از سوی شوروی تقاضا شد. قوام یا جعفرپیشه‌وری وارد مذاکره شد و با حزب توده ارتباط نزدیکی برقرار کرد و مهم‌تر اینکه چند نفر از اعضای کابینه خود را از رهبران حزب توده انتخاب کرد، تصمیمی که تا آن زمان اتفاق نیفتاده بود. همچنین مخالفان اشغال آذربایجان را پنهانی علیه پیشه‌وری تقویت و تحریک کرد.

تقریباً پانزده ماه پس از امضاء پیش‌نویس توافق‌نامه قوام - سادچیکف، مجلس شانزدهم در تیر ۱۳۲۶ گشایش یافت و موافقت‌نامه در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ در مجلس طرح شد. در این روز قوام گزارش مفصلی را از سیاست خود در ارتباط با توافق‌نامه، به اطلاع نمایندگان رساند. نمایندگان نیز طرحی را با قید دو فوریت و با مهارت کامل به شرح زیر به مجلس تقدیم کردند: (۴۵)

«امروز شرایط دنیا غیر از وضع پنجاه سال پیش است که بدون مطالعه امتیازی به کشوری داده شود. البته بایستی منطقه مورد نظر توافق‌نامه از نظر علمی، فنی و بازرگانی مورد بررسی قرار گیرد و سپس موافقت‌نامه امضاء شود».

از طرف دیگر نخست‌وزیر (احمد قوام) براساس ماده واحده مصوب سال ۱۳۲۳ (منع مقامات دولت ایران از هر گونه مذاکره مربوط به واگذاری امتیاز نفت به کشورهای خارجی) اجازه نداشته این توافق‌نامه را تنظیم کند. مسأله مهمی که در این ماده واحده مطرح شد، این بود که برای نشان دادن حسن نیت و بی‌طرفی، مجلس دولت را مکلف کرد به منظور استیفای حقوق ملت، موضوع نفت جنوب را نیز بررسی و مراتب نقض و تضييع تعهدات قرارداد را به اطلاع مجلس برساند.*

* در این موقع «ژرژ آلن» (George Allen) سفیر آمریکا در تهران، کوشش کرد تا به مقامات ایرانی بفهماند که ایران در پذیرش یا رد موافقت‌نامه قوام - سادچیکف کاملاً آزاد است و در حالی که پنهانی از عدم موافقت آن

پس از تصویب این طرح دو فوریتی، سفارت کبرای شوروی، مراتب ناخرسندی خود را از نقض عهد دولت ایران اعلام کرد و ضمن اعتراض، اعلام شد که چنین رفتاری به مناسبات دو کشور لطمه خواهد زد. در همین اعتراض نامه، سادچیکف عبارت دیگری اضافه کرد با این مضمون که تصمیم مجلس راجع به بی‌اثر بودن موافقت‌نامه و قرارداد شرکت مختلط برای نفت شمال، با وجود بقای امتیاز نفت ایران و انگلیس در جنوب، تبعیض فاحشی نسبت به اتحاد جمهوری شوروی است.

بنابراین از تاریخ نقض موافقت‌نامه قوام - سادچیکف، شوروی با تمام امکانات خارجی و به ویژه به وسیله حزب توده، مبارزه خود را علیه امتیاز انگلیس آغاز کرد.

لغو قرارداد شیلات ایران و شوروی

دکتر مصدق در پی اعمال سیاست موازنه منفی (عدم تعهد) تقریباً دو هفته پس از رد قانون «پیمان امنیت متقابل» که حاکی از عدم موافقت نخست‌وزیر با تجدید موافقت‌نامه کمک نظامی آمریکا به ایران بود، قرارداد شیلات ایران و شوروی را که ۲۵ سال پیش امضاء شده بود، لغو کرد.

استراتژی شوروی در این موقع در برابر ایران، استراتژی صبر و انتظار بود؛ مسکو نمی‌خواست آشکارا از جبهه ضد امپریالیستی دکتر مصدق در برابر انگلیس حمایت کند و به سیاست غربی خود با انگلیس و آمریکا لطمه زند. از طرف دیگر مشتاق بود که با حمایت جنبش مردمی، امتیاز انگلیس در جنوب لغو شود. از سوی دیگر، شوروی منتظر بود در صورتی که جنبش با موفقیت پایان پذیرفت، یک بار دیگر مسأله امتیاز نفت شمال را مطرح نماید، با این حال ترجیح می‌داد از یک سیاست «بی‌طرفی در حال انتظار»، پیروی کند.

دکتر مصدق، پس از تحریم انگلیس و روبه‌رو شدن با بحران اقتصاد داخلی، به شوروی و اقمار او در اروپای شرقی پیشنهاد کرد که نفت مورد نیاز خود را با تخفیف ویژه، از ایران خریداری کنند. این پیشنهاد مورد پذیرش شوروی قرار نگرفت. شاید دور بودن آبادان از اروپای

شرقی دلیل رد این پیشنهاد بود. (۴۶)

قرارداد شیلات در نهم بهمن ۱۳۳۱ / ۲۹ ژانویه ۱۹۵۳ لغو شد. شوروی پیشنهاد کرد براساس قرارداد ۱۹۲۱، انحصار خرید و نظارت بر تولید خاویار ایران به مدت ده سال به شوروی داده شود که مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت، اما در فروش خاویار، دولت شوروی نسبت به دیگران در اولویت قرار گرفت. لغو این قرارداد نیز در دوره سفارت «ایوان سادچیکف» اتفاق افتاد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت‌ها:

۱. پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸، ص ۱۵۰.
۲. هوشنگ مقتدر، *سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی*، تهران: منهرس، ۱۳۷۰، ص ۱۲۱.
۳. جان بیلینس و دیگران، *استراتژی معاصر (نظریات و خط‌مشی‌ها)*، ترجمه هوشمند میرفخرایی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، ص ۸.
۴. سهراب ذبیح، *ایران در دوره دکتر مصدق*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی، ۱۳۶۳، ص ۳۳.
۵. پرواند آبراهامیان، *ملی شدن نفت، کودتا و دیوار بی‌اعتمادی*، ترجمه جعفر خیرخواهان، (جزوه تاپ شده)، ص ۱۶.
۶. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، *تاریخ معاصر ایران*، سال اول، ش ۱، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۹۶.
۷. پرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۹.
۸. پیشین، ص ۱۴.
۹. غلامرضا نجاتی، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران*، تهران: رسا، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۱۸.
۱۰. مصطفی علم، *نفت، قدرت و اصول*، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۲۱۰.
۱۱. پیشین، ص ۳۰۸.
۱۲. مارک.ج. گازیوروسکی، *کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران: انتشار، ۱۳۶۵، ص ۲۰.
۱۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *روزهای افتخار، لشکرکشی نافرجام انگلیس به ایران ۱۳۳۰*، تهران: گفتار، ۱۳۷۵، ص ۱۶۹.
۱۴. مارک.ج. گازیوروسکی، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: رسا، ۱۳۷۱، ص ۱۶۶.
۱۵. پرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۱۴.
۱۶. پیشین، ص ۱۶.
۱۷. حسین فردوست، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات)*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۴۹.
۱۸. غلامرضا نجاتی، *جنبش ملی شدن صنعت نفت*، تهران: انتشار، ۱۳۶۵، ص ۱۹۴.

۷۰ / فصلنامه تاریخ روابط خارجی ، شماره ۱۵

۱۹. علی‌رضا ازغندی، جلیل روشندل، مسائل نظامی و استراتژیک معاصر، تهران: سمت، ۱۳۷۳، ص ۲۴۷.
۲۰. مصطفی علم، پیشین، ص ۲۴۵.
۲۱. مارک.ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، پیشین، ص ۱۷۳.
۲۲. محمدعلی موحد، خواب آشفته نفت، تهران: کارنامه، ۱۳۷۸، ص ۱۸۹.
۲۳. علی‌رضا ازغندی، جلیل روشندل، پیشین، ص ۳۵۶.
۲۴. باری روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، بی‌جا، آشتیانی، ص ۶۵.
۲۵. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ص ۳۲۴.
۲۶. دوره شاهد، «اعلامیه‌ای به ملت ایران»، کاشانی، ۲۸ تیر ۱۳۳۱.
۲۷. مذاکرات مجلس، نخستین مجلس سنا، ۲۳ مهر ۱۳۳۱.
۲۸. محمد مصدق، «سخنانی با ملت»، روزنامه باختر امروز، مرداد ۱۳۳۲.
۲۹. اطلاعات هفتگی، قیام ۳۰ تیر.
۳۰. سربررسی ساکس، ده هزار مایل سفر در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: ابن سینا، ۱۳۳۶، ص ۱۴۶.
۳۱. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، تهران: پیام، ۱۳۵۸، ص ۲۷۴.
۳۲. ابوالفضل لسانی، طلای سیاه یا بلای ایران، تهران: امیرکبیر، ص ۱۳۵۷.
۳۳. جواد شیخ‌السلامی، سیمای احمدشاه، تهران: گفتار، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۴۳-۵۴.
۳۴. مصطفی فاتح، پیشین، ص ۳۷۳.
۳۵. ابوالفضل لسانی، پیشین، ص ۲۸۳.
۳۶. مهدیقلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران: رنگین، ۱۳۲۹، ص ۵۰۳.
۳۷. مصطفی فاتح، پیشین، ص ۲۹۶.
۳۸. سربررسی لورین، شیخ خزعل و پادشاهی رضاشاه (خاطرات)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: فلسفه، ۱۳۶۳، ص ۵۹.
۳۹. ابوالفضل لسانی، پیشین، ص ۲۱۹.
۴۰. مصطفی فاتح، پیشین، ص ۳۰۷.

۴۱. مصطفی فاتح، پیشین، ص ۳۳۶.

۴۲. محمدعلی موحد، پیشین، ص ۷۴.

۴۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۶۱.

۴۴. سپهر ذبیح، پیشین، ص ۱۳۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی